

خرس

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین
چنین گوید اقل عباد الله وافقر خلق الله علی بن حسن علی الکهو
ساری که چون که بود افضل عبادات نماز و آن صحیح نبود مگر آنکه
قران حمید مجید و صحت خواندن قران موقوف بود بر وقوف
بودن یکی از قرات سبعه پس بعضی از برادران ایمانی این فقیر
حقیر بی بضاعت امر کردند که رساله تصنیف کنم که مشتمل

باشد بر اصول و فروع قرات سبعه زیرا که این فقیر حقیر بیشتر
عمر خود را درین علم صرف کردم پس این فقیر بنا بر التماس اخوان
و اشغال بسیار اجابت ایشان را واجب دانسته رساله
تصنیف کردم در اصول سبعه مسمی به بحر النور و ترتیب دادم
او را به هشت فصل و خاتمه **فصل اول** در ذکر قرات کسائی بدان ایدک
الله تعالی که کسائی اسمش علی است و پدر او حمزه و کنیت او ابو الحسن
و او را کسائی میگفتند زیرا که وقتی که احرام حج بسته بود
در عبا و بود آنکه کسائی وفات کرد در برنویه که قریه ایست از قرای
ری در وقتی که متوجه خراسان بود با هارون الرشید در سنه
صد و هشتاد و نه از هجرت و کسائی قرات کرده است بر
حمزه بن حبیب الزیات و عیسی بن عمر الهمدانی و محمد بن ابی لیلی
قاضی و غیر ایشان ابو محمد بن سلیمان و محمد بن عبد الرحمن بن ابی

لیلی قاری وحمزه ابن اعین وجعفر بن محمد ع است واز برای
کسائی روات بسیار است بعضی از ایشان که مشهورند ابو
حفص ابن عمر الدوری النحوی است وابو الحارث لیث
بن خالد البغدادی است ورمز کسائی از حروف راء مهمله است
ورمز دوری تاء مثناة ورمز ابو الحارث سین مهمله است
بدان ایدک الله تعالی که در بین السورتین چهار وجه ممکن است
سه وجه جایز ویک وجه ممتنع اما آن سه وجه که جایز است
آنست که وصل کند آخر سوره ماضیه را به بسمله وبسمله را با اول
سوره آتیه یا قطع کند آخر سوره ماضیه را از بسمله وبسمله را
از سوره آتیه یا قطع کند آخر سوره ماضیه را از بسمله ووصل
کند بسمله را با اول سوره آتیه واما یک وجه ممنوع آنکه
وصل کند آخر سوره ماضیه را به بسمله وقطع کند بسمله را از سوره

آتیه

آتیه ومیان قرا اختلاف است بعضی در بین السورتین بسمله را
تجویز میکنند وبرخی نمیکنند وکسائی از جمله است که تجویز میکند
با وجوه ثلاثه جایزه که گذشت واز برای کسائی اماله است
در چهار موضع اول آنست که اماله میکند هر الفی که لام الفعل
باشد از یا و واو بوده باشد لام الفعل اعم از آنکه فعل باشد مثل
فلقی یا اسم باشد مثل الهدی واز برای کسائی هست
اماله وعدم اماله وقفا در اسمی که منون باشد مثل هدی للمتقین
ودر حالت وصل فتح است وبس ودویم از آن چهار
موضع آنست که اماله میکند هر الفی که موسوم باشد به یا
مثل موسی وعیسی ویا اسفی وحسرتی که هیچ کلمات واله
نمیکند هر چند موسوم بیاست مثل علی والی وحتی ومازکی ولدی
سیم آنست که اماله میکند الفات تانیث مقصوره را

مثل سلوای و تقوی و احدی و کسائی و صغری و خوابا
و چهارم انست که اماله میکند ناقص واوی از ثلاثی مجرد
که هرگاه او را مزید کنند مثل و ابتلی و موافقت کرده اند
حمزه و خلف که از قراء عشرات کسائی را درین مواضع
اربعه و اماله میکند کسائی را درین مواضع اربعه و اماله
میکند کسائی اماله را که در اول سوره یونس و هود و حجر و
رعد و یوسف و ابراهیم است و اماله میکند ایضا اماله هاء
طائی که در اول طه و طس و طسم است و یائی که در اول
یس و کهیعص است و هائی که در اول طه و کهیعص است و اماله
میکند حا را از حامیم سبعه و کسائی اماله میکند تا تانیث را
هرگاه بوده باشد ما قبل او حروف فجثت زینب لذود
شمس پس فا مثل خلیفه و جیم مثل ولیجه و ثا مثل ثلثه و نا مثل نغبة

وزا مثل غرة و یا مثل عشیه و نون مثل لجنة و با مثل حبه
و لام مثل لیله و ذال مثل لذه و واو مثل قسوة و دال
مثل عده و شین مثل فاحشه و میم مثل رحمه و سین مثل
مقدسه یا ما قبل او حرفی از حروف اکهر باشد بشرط آنکه
ما قبل حروف اکهر کسره باشد یا یا ساکنه پس مثال همزه
که قبل او یا باشد مثل کهیئه و قبل او کسره باشد مثل مائه و مثال
کاف که قبل او کسره باشد مثل ملائکه و مثال ها که قبل او کسره
باشد مثل وجهه و واقع نشده است قبل او یا ساکنه و
مثال را که قبل او یا باشد مثل کبیره و قبل او کسره باشد
مثل الآخره و اگر ما قبل تا تانیث حروف فجثت زینب
لذود شمس و حروف اکهر نباشد از برای کسائی اماله
سر دو جایز است که آخر حروف حق ضغاط عص خظا

پس مثال حا مثل الواحد و قاف مثل طاقة و ضاد
مثل روضة و غاين مثل صبغة و طا مثل بسطة و عاين مثل
سبعة و صاد مثل خالصة و خا مثل الصاخة و ظا
مثل موعظة و الف را اماله میکنند اصلا مثل الصلوة
والزكاة و همچنین اماله و عدم اماله هر دو جایز است
هرگاه حروف اکهر باشد و نظرش نباشد پس مثال همزه کسره
مثل امرأة و کاف مثل الشوکة و ها مثل سفاهة و را مثل
حسرة و این اماله یعنی اماله کردن تا تانیث از مخصوصات
از مخصوصات کسائی است و اشمام میکند کسائی
لفظ قیل و حیل و جیء و سیء و سیق و شیت و غیض
هر جا که واقع شود و موافقت کرده اند کسائی را در
این اشمام هشام و رویس بدان که خلافست میان

فوادمیم

قرا در میم جمع هرگاه ما بعد او ساکن باشد پس بدانکه ابوعمرو کسره
میدهد میم را هرگاه بوده باشد ما قبل میم ها و بوده باشد قبل ها
ساکنه یا کسره و ضمه میدهند میم را باقون اما حمزه و کسائی
ها را نیز مضموم میکنند در موضعی که ابوعمرو میم را مکسور میسازد و
کسائی وقف میکند بها در لفظ مرضات هر جا که واقع شود
و در لفظ ذات بهجة که واقع است در سوره نمل و جالت
که واقع است در سوره والمرسلات و لات حین مناص
که واقع است در سوره ص و در لفظ افرأیتم اللات
والعزی وقف میکند بها در لفظ هیهات که واقع است
در سوره المؤمنین و وقف نیز بها میکنند بر تای تانیث اعم
از انیکه مکتوب باشد بتا یا بها و مکتوب شده است بتا های
تانیث در چند موضع مخصوص که یکی از ان مواضع لفظ رحمت

است در هفت موضع و لفظ امرأت در هفت موضع و لفظ
نعمت است در یازده موضع و لفظ سنت است در پنج موضع
و لفظ لعنت است در دو موضع و همچنین مکتوب شده است
به تا لفظ معصیت و کلمت ربک الحسنی که واقع است در
اعراف و همچنین مکتوب شده است به تا لفظ بقیت الله
و قرت عین و فطرت الله و شجرت الزقوم و جنت نعیم
و ابنت عمران و بران الفاظی که در افراد خلافست
و جمع او مثل غیابت الجب و آیات السائلین و غیر آنها
هرگاه خوانده شود با فراد کسائی وقف میکند بها و باقی
ادغام میکند لام بل و هل را در هشت حرف که آن
تا مثناة و ثا مثلثه و ظا معجمه و نون است و اختصاص
دارد بل به پنج حرف از آنها که آن زا و سین و طا و ظا

رو با

و زای معجمه و ضاد معجمه و دال مهمله

و ضاد است

مثل ولقد زینا موافقت کسائی کرده اند ابوعمرو حمزه بی
خلاف وخلاف نقل شده است از هشام در لقد ظلمک
که وافقت ورش پس روایت کرده اند جمهور از مغاربه
وکثیرا از عراقیین از ورش اظهار را وهمچنین مذکورست
در نشر وتبصره وهدایه وتلخیص وشاطبیه ومنهج وغیر آنها
وبعضی از مغاربه نقل کرده اند از او ادغام وهمچنین مذکورست
در کفایه و ادغام میکند ذال اذ را در پنج حرف که آن تا
ودال وصاد وسین وزاست پس مثال تا مثل اذ تبرا
ودال مثل اذ دخلت وصاد مثل اذ صرفنا وسین مثل اذ
سمعتموه وزا اذ زین وموافقت کرده اند کسائی را در
ادغام ابوعمرو هشام وموافقت کرده است او را
در تا ودال حمزه واز آن جمله حرفهای که مخصوص است بکسائی

است که اماله بهر دو روایت این لفظ احیا اگر مسبوق
نباشد بواو مثل فاحیاکم ومن احیاها ثم احیاها حرا گفتیم که مسبوق
بواو نباشد زیرا که مسبوق بواو از مخصوصات کسائی نیست
بلکه موافقت کرده است او را حمزه و لفظ رؤیا یا رؤیای
و مرضات هرجا که واقع شود و خطایاهم و محیاهم و حق
تقاته و قد هدان و انسانیه که واقع است در کهف و
عصانی و اوصانی و اتانی و تلیها و طحیها و دحیها و نقل میکنند
هر دو روایت حرکت همزه را از اصل و واسئلوا الله و
فسئلوهم و اماله میکنند دوری لفظ سارعوا و نسارع و یسارعون
رعون و بارئکم و اذانهم و اذا اتنا و طغیانهم و الجوار
بواری و اری و جبارین و الجار دو جا و یک و مثوای و محیای
و مشکواه و هدای و الفات الحجانی که می باشد قبل متطرفه

مکسوره

مکسوره مثل النار والقهار والجبار و لفظ کافرین به یا
هر جا که واقع شود و هر گاه را مکسور شود مثل ابرار و
قرار اماله میکند کسائی و ادغام میکند ابو الحارث لام
یفعل که مجزوم باشد در ذال ذلک هر جا که واقعست
مثل من یفعل ذلک و ابدال میکند کسائی همزه لفظ
الذئب به یا هر جا که واقع شود که در سوره یوسف واقعست
در سه موضع و وقف میکند بها در لفظ یا ابت که واقعست
در سوره یوسف و مریم و قصص و صافات تم الکتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر قراءات ابو عمرو به دو راوی دوری و سوسی که ابو عمرو زبان
علا بن عمار بن عبد الله بن حصین است و اختلاف

در اسم او بعضی میگویند که اسم او زبانست و بعضی
میگویند که یحیست و بعضی میگویند که اسم او کنیت
اوست و مدا انکه هشتاد و شش سال داشت که وفات کرد
بکوفه در سنه صد و پنجاه و چهار از هجرت و ابو عمرو قرات
کرده است بر یزید بن قعقاع و ابی بن کعب و بریده
ابی خوانده اند بر عمر رضی و از برای ابو عمرو روات بسیارست
اما مشهور دو ابو عمر و او ابو شعیب و ابو عمر و حفص بن عمر بن
عبد العزیز است الازدی الدوری النحوی و دو موضعیت
در بغداد وفات کرده در سنه دویست و پنجاه از هجرت
و ابو شعیب او صالح ابن زیاد بن عبید ابن اسمعیل سوسی
است و وفات کرده بخراسان در سنه دویست و
دو سال از هجرت بدانکه ایدک الله تعالی که هرگاه

وقف کند بر کلمه اگر قطع صوت و نفس میرود و بشود این را
وقف میگویند و اگر قطع صوت بشود و بدون تنفس این را
سکت میگویند بدان بدرستی که ابو عمرو در میان السورتین
بخواند تجویز بسمله نمیکند بلکه وصل میکند اخر سوره ما قبله را با اول
سوره ابتدا با سکت میکند بدون بسمله بدان بدرستی
که از برای ابو ادغام کبیر است بروایت سوسی و ادغام
کبیر انست که بوده باشد اول از مثلین یا متقاربین یا متجانسین
متحرک که او ادغام شده باشد در دیگری و مثلین در یک کلمه یا در دو
کلمه اگر در یک کلمه باشد ادغام نمیشود مگر در مناسککم و ما سلککم و اگر
در دو کلمه باشد لابدست از انکه ادغام شود اول در ثانی
مثل یعلم ما فیه هدی بشرط انکه نبوده باشد مدغم تا متکلم یا مخاطب
و نبوده باشد منون و مشدد و مثل کنت ترابا و انت تکره

[illegible]

و واسع علیم و ثم میقات بواسطه آنکه ادغام نمیکنند ایشانرا بی خلاف و اظهار کرده است نیز کاف را بحرکت کفره انزالی او است اظهار و عدم اظهار و در هر موضعی که ملاقات کنند متماثلان بسبب حذفی که واقع شده و یا در آخر کلمه که اگر حذف واقع نمیشد التقا مثلان نمیشد من یبتغ غیره و ان یک کاذبا و یخل لکم و از برای او است ادغام و عدم ادغام در آل لوط که واقع است در حجر و نمل و قمر و از برای او دو وجه است و او اظهار میکند لفظ الآی یئس بی خلاف اما متقاربین و متجانسان در یک کلمه یا در دو کلمه پس اگر یک کلمه باشد ادغام نمیشود الا قاف در کاف بشرط آنکه بوده باشد ما قبل قاف متحرک و بوده باشد بعد از کاف میم مثل رزقکم و نخلقکم و خلقکم پس اظهار میکند میثاقکم را زیرا که ما قبل قافی ساکن است

و اظهار میکند

و اظهار میکند یرزقک را زیرا که بعد از کاف میم نیست و از برای او دو وجه است در طلقکن که واقعست در تحریم و اگر در دو کلمه باشد ادغام میشود هر گاه مدغم او از این هفت بوده باشد لقد ظلم تصدق نفثا یهارم و و اذ صبین تو الی کان و احسن سامنه قد جلا که شانزده حرفست بشرط آنکه نبوده باشد مدغم منون و نباشد تا مخاطب و نبوده باشد مجزوم و نه مشدد و هر گاه متصف باشد یکی از این صفات مذکوره ادغام کرده نمیشود مثل ظلمات ثلث و کنت ترابا و لم یؤت سعة و اشدد و ذکر پس اگر سین ادغام کرده میشود در شین و سین در یک موضع مثل ذی العرش سبیلا و لام لام ادغام کرده میشود در را هر جا که واقع شود بشرط آنکه ما قبل لام متحرک باشد نحو رسل ربک پس اگر ما قبل لام ساکن باشد ادغام کرده نمیشود مگر مضموم باشد ای لام

در سوره هود ... الصعود ... ادغام ...

بالمکسور مثل یقول ربنا والی بیس ربک و اظهار کرده میشود اگر
مفتوح باشد لام نحو فیقول رب کم لام قال زیرا که ادغام
کرده میشود هر جا که واقع شود نحو قال رب و قال رجلان و تا
ادغام کرده میشود در سین و ذال و شین و ضاد و ثا و زا و
وصاد و طا و جیم پس سین مثل بالساعة سعیراً و ذال نحو والذاریات
ذرواً و شین مثل باربعة شهداء و ضاد مثل والعادیات ضبحاً
و ثا مثل والتوریة ثم یقول و زا مثل فی الجنة زمراً و صاد مثل
والملائکة صفاً و طا مثل والملائکة طالمی که واقعست در سوره
نساء و نحل و جیم مثل والصالحات جناح و از برای اوست
وجهان در چند موضع یکی از آن مواضع اتوا الزکوة ثم تولیتم
که واقع شده در البقرة و دیگر حملوا التوریة ثم لم یحملوها که واقعست
در جمعه و دیگر وآت ذا القربی حقه که واقعست در اسرا و روم

دیگر ولنأت طائفة اخری که واقعست در نساء و
دیگر در لقد جئت شیئا که واقعست در کهیعص و نون ادغام
کرده میشود در لام و را هرگاه متحرک باشد ما قبل آن مثل
لن نؤمن لک و اذ تأذن ربک اما هرگاه ما قبل
او ساکن باشد مثل یخافون ربهم و انی یکون له ادغام نمیشود
مگر لفظ نحن که ادغام میشود در لام هرچند ما قبل او ساکن
باشد مثل و ما نحن لک که واقعست در ده موضع و نحن له
و با ادغام کرده میشود در میم بشرط آنکه میم در کلمه من یشاء
باشد و با در کلمه یعذب مضموم باشد و این در پنج موضع
باشد دو موضع در مائده و در آل عمران یک موضع و در عنکبوت
یک موضع و در فتح یک موضع بخلاف یعذب من یشاء
که واقعست در البقره زیرا که ادغام واجبست از برای ابوعمرو

سمتبرا ... اگر مفتوح یا مضموم ... ادغام ... ادغام ... است که ... ادغام ... مخالف ...

از جهت ادغام صغیر بیا که یاد شد کنت در دو وای عمرو
و را ادغام کرده میشود در لام بشرط آنکه ماقبل را متحرک کند
مثل سخر لنا و نغفر لنا و اگر ساکن باشد و را مکسور باشد ما
باز ادغام کرده میشود مثل المصیر لا یکلف اقتدا اگر را
مفتوح باشد و ماقبل ساکن باشد ادغام کرده نمیشود مثل
والحمیر لترکبوها و دال ادغام کرده میشود در ده حرف
که آن تا و سین و ثا و ذال و شین است و جیم و صاد و زا
و صاد و ضاد و ظا است و امثال تا مثل المساجد و
تلک و سین مثل الاصفاد سرابیلهم و ثا مثل من
یرد ثواب و ذال مثل و القلائد ذلک و شین مثل
شهد شاهد و صاد مثل نقعد صواع الملک و ظا برید
مثل ظلما و زا مثل یکاد زیتها و ضاد مثل من بعد ضرا

و مثل کتب الفجار لفی سجین

وجیم مثل

وجیم مثل داود جالوت و ضاد ادغام کرده میشود در شین
در یک موضع که آن لبعض شأنهم است که واقعست
در سوره نور و ثا ادغام کرده میشود در پنج حرف که آن
شین و ضاد و سین و ذال است پس تا مثل حیث تؤمرون
و ذال مثل حرث ذلک و سین مثل ثلث و در قرآن
مگر در چهار موضع یکی ورث سلیمان داود و دیگر من حیث
سکنتم و دیگر فهذا حدیث نشهد رحیم و دیگر من الاجداث
سراعا و شین حیث مگر در پنج موضع یکی لفظ حیث شئتم
که واقعست در دو موضع البقره و دو موضع اعراف
و دیگر لفظ ذی ثلث شعب که واقعست در و المرسلات
و ضاد مثل حدیث ضیف که واقعست در حجر و بس
و کاف ادغام کرده میشود در قاف مثل لک قصورا

بشرط آنکه ما قبل کاف متحرک باشد و اگر ساکن باشد ادغام کرده میشود
مثل نرزقک و ترکوک قائما و ذال ادغام کرده میشود در دو حرف
که آن سین و صاد باشد پس سین مثل فاتخذ سبیله و فاتخذ سبیله فی البحر سربا
که واقعست در کهف و نیست غیر اینها و صاد مثل ما اتخذ صاحبة و
پس و حا ادغام کرده میشود در عین و پس در یک موضع مثل
فمن زحزح عن النار و سین ادغام کرده میشود در زا مثل و اذا
النفوس زوجت و در ادغام کردن سین در شین مثل الرأس شیبا
اظهار خلاف است در ادغام هر دو کرده اند اما روات اجماع
دارند در اظهار و لا یظلم الناس شیئا و میم ادغام کرده میشود
در با بشرط آنکه ما قبل میم متحرک باشد مثل اعلم بالشاکرین اما هرگاه
ما قبل او ساکن باشد ادغام نمیشود مثل ابراهیم بنیه و قاف ادغام
کرده میشود در کاف هرگاه متحرک باشد ما قبلش مثل ینفق کیف و جیم

ادغام کرده

ادغام کرده میشود در تا در موضع واحد که آن ذی المعارج تعرج
است که واقعست در سوره سأل سائل و در شین در موضع
واحد که آن اخرج شطأه است که واقعست در سوره فتح
اما در این کلمه نیز خلاف دارند و ساکن میکند ابو عمرو ها را در لفظ یؤده
و نصله و فالقه را و ساکن میکند سوسی لفظ یأته که واقعست — و یؤته و یتقه
در طه و لفظ یرضه لکم که واقعست در زمر و دوری ساکن میکند
لفظ یرضه را با خلاف و قراءت کرده است ابو عمرو لفظ
رجه را با همزه بضم ها و قصر ها و قصر میکند سوسی منفصل را اما دوری
با خلاف بدان که اجتماع همزتین بر دو قسم است در یک کلمه
یا در دو کلمه اگر در یک کلمه باشد اول البته مفتوح باشد و ثانی مکسور
سه احتمال دارد و یا مفتوح یا مضموم یا مکسور است بر سه تقدیر
ابو عمرو ادخال الف میکند میان همزتین با تسهیل ثانی اما در ثانی

مضموم خلاف نیز واقع شده که او ادخال نمیکند و این از قاعده چند
لفظ است یکی ءامنتم دیگر لفظ ءالشهد و دیگر موضعی که واقع شود همزه
مفتوحه بین همزه استفهام و لام تعریف و این در شش موضع
واقع است یکی الذکرین که واقعست در موضعین انعام
دیگر الآن که واقعست در موضعین یونس دیگر آالله اذن لکم که واقعست
در سوره یونس و آالله خیر که واقعست در نمل و دیگر السحر موافق قرائت
که همزتین میخوانند و دیگر لفظ أمه را که ابوعمرو در این مواضع تسهیل
میکند اما ادخال الف را تجویز نمیکند و اگر در دو کلمه باشد بر دو قسم است
موافق یا مخالف اگر موافق باشد بر سه قسم است هر دو مفتوح یا
هر دو مضموم یا هر دو مکسور برین تقادیر ابوعمرو اسقاط همزه
اولی میکند با مد و قصر و اگر مخالف باشد بر شش قسم اول مفتوح
و ثانی مکسور و عکس و اول مضموم و ثانی مکسور و عکس اما اول

مکسور و ثانی

مکسور و ثانی مضموم نیامده الا اول مفتوح باشد و ثانی خواه
مضموم و خواه مکسور ابوعمرو همزه ثانی را تسهیل میکند
بجنس حرکت خودش و اگر اول مکسور باشد یا مضموم و
ثانی مفتوح باشد ثانی را ابدال میکند بجنس حرکت ماقبلش
و اگر اول مضموم و ثانی مکسور باشد همزه ثانیه را تسهیل میکند
یا ابدال بجنس حرکت ماقبلش و ابدال میکند سوسی هر همزه
که ساکن باشد ماقبلش بجنس حرکت خواه اسم باشد و خواه
فعل اعم از آنکه فا باشد یا عین یا لام مثل الذی اؤتمن
والهدی ائتنا و یقول ائذن لی و تاکلون و کداب و رئیا
و فادارءتم و جئتم مگر همزه که ساکن باشد از جهت جزم یا بنا
یا همزه که ابدال او ثقیل باشد یا اگر ابدال کند او را ملتبس
شود بمعنی دیگر یا لغت دیگر یا ساکن باشد بجهت تخفیف زیرا

که در انها ابدال جایز نیست پس مثال مجزوم مثل نسوهم که
واقع شده در آل عمران و توبه و مایده و مثل نشاء نبون که
واقعست در سه موضع ان نشا ننزل که در شعرا و ان
نشا نخسف که واقعست در سبا و ان نشا نغرقهم که واقعست
در یس و مثل ان یشا یذهبکم که واقعست در نسا و انعام
و ابراهیم و فاطر و مثل من یشا الله یضلله و من یشا
یجعله که واقعست در انعام و مثل ان یشا یرحمکم و ان یشا
یعذبکم که واقعند در اسرا و مثل یشا الله یختم و ان یشا
یسکن فان الریح که واقعند در شوری و مثل یهی لکم که واقعست
در الکهف و مثل تسؤها که واقعست در البقره و مثل
لم ینبا که واقعست در نجم و مثل وقف و مثل یهی لنا که واقعست
در الکهف و مثل انبئهم باسمائهم که واقع است در البقره و

مثل انبانا

مثل ننبا نبا و یله که واقعست در یوسف و نبی عبادی و
نبئهم عن ضیف که واقعست در حجر و نبئهم ان
الماء که واقعست در قمر و ارجه و اخاه که واقعست در اعراف
و شعرا و اقرا کتابک که واقعست در سبحان و اقرا باسم
ربک و اقرا و ربک که واقعست در علق و مثال
ان همزه که ابدال و انقلبت مثل تؤوی و تؤویه و تؤوی
الیک و فصیلته التی تؤویه و مثال الهمزه که مشتبه میشود
بمعنی دیگر مثل رئیاً در قول خدای تعالی احسن اثاثا و
رئیا که واقعست در مریم و مثال همزه که اگر ابدال کرده شود
مخرج میشود لغة دیگر مثل موصده که واقعست در سوره
بلد و همزه و مثال الهمزه که ساکن شده است بمجرد
تخفیف مثل فتوبوا الی بارئکم و عند بارئکم که واقعند در سوره البقره

یعظکم ۳

بدانکه ابوعمرو لفظ یلتکم که واقعست در حجرات یالتکم که واقعست
و یالتکم میخواند و زیاد میکند همزه بعد از یا پس بر این قاعده سوسی
ابدال میکند و ابوعمرو نقل حرکت لفظ عاداً الاولی میکند به لام
و همزه تنوین را حذف میکند و ادغام میکند تنوین را در لام در حالت
وصل و اما در حالت وقف تنوین را بدل میکند بالف
و ابتدا میکند بهمزه و بغیر همزه پس در حالت ابتدا میگوید الاولی
و لولی و ادغام میکند دال اذ را در تا نحو اذ تبرأ و در زا مثل اذ زین
و در صاد مثل اذ صرفنا و در دال مثل اذ دخلوا و در سین مثل اذ سمعتموه
و جیم مثل اذ جعلنا و ادغام میکند دال قد را در سین مثل قد سمع الله
و در ذال مثل قد ذرأنا و در ضاد مثل قد ضلوا و در ظا مثل قد ظلم و در
زا مثل و لقد زینا و در جیم مثل و لقد جاءکم و در صاد مثل و لقد صرفنا
و در شین مثل قد شغفها و ادغام میکند تا تانیث را در سین مثل

لبثت سبع

لبثت سبع و مضت سنة و در ثا مثل بعدت ثمود و در صاد
لهدمت صوامع و در زا مثل خبت زدناهم و در ظا مثل
کانت ظالمة و در جیم مثل نضجت جلودهم و ادغام میکند لام
هل را در تا مثل هل ترى من فطور که واقعست در ملک و مثل
هل ترى لهم من باقیة که واقعست در الحاقة و ادغام میکند با
ساکنه را در فا در پنج موضع مثل او یغلب فسوف که واقعست
در نساء و ان تعجب فعجب که واقعست در رعد و قال اذهب
فمن که واقعست در سبحان و فاذهب فان که واقعست در طه قرا
و من لم یتب فاولئک که واقعست در حجرات و ادغام میکند
ثا را در تا اورثتموها که واقعست در اعراف و زخرف و ادغام
میکند سوسی را ساکنه را در لام مثل فاصبر لحکم ربک مطلقا
و ادغام میکند و دوری مع الخلاف و ابوعمرو اماله میکند اماله صغری

الفات فعلى وفعلى وفعلى را و اماله میکند ایضا اماله صغری
الفات فواصل سوری یازده گانه را که ان طه و النجم و الشمس و
الاعلی و و اللیل و الضحی و اقرا و النازعات و عبس و قیمة و معارج
اماله میکند اماله تامه الفات مکسوره که واقعند قبل از رای متطرفه
مثل ابصارهم و اماله میکند لفظ کافرین را هر گاه مجرور باشد و اماله میکند
اعمی اولی که واقعست در سوره اسری که ان قول خدای تعالی
است و من کان فی هذه اعمی و اماله میکند دوری اماله صغری لفظ
یا ویلتی و انی و حسرتی و اسفی هر جا که واقع شده اند و اماله
میکند دوری لفظ ناس را هر گاه مجرور باشد مثل و من الناس و اماله
میکند ابو عمرو لفظ ها، که واقعست در توبه و اماله میکند دوری
ذو الراءین را مثل مع الابرار و خیر الابرار و کتاب الابرار
و سوسی در حالت وصل مثل فتری الذین را باماله و عدم اماله هر دو را

تجوز

تجویز میکند و وقف میکند ابو عمرو بها تا تانیث را اعم از انکه
مکتوب باشد بها یا بتا و وقف میکند به یا ر لفظ کاین و وقف
میکند به ما در مال هذا الرسول واقعست در فرقان و مال هذا الکتاب
که واقعست در کهف و مال هولاء القوم که واقعست در نساء و
فما الذین کفروا که واقعست در سال سائل و وقف میکند بایها
الف لفظ یا ایها الساحر که واقعست در زخرف و ایها
المومنون که واقعست در نور و ایها الثقلان که واقعست
در الرحمن و وقف میکند بکاف از ویکانه لا یفلح الکافرون
ویکان الله یبسط الرزق که واقعند در قصص و قرات
میکند ابو عمرو لفظ هو و هی با سکون ها در حالتی که مسبوق
باشد بواو یا فا یا لام و رمز ابو عمرو حاء مهمله است در فرد و
بطا حطی و در رمز سوسی یا منقطعه از تحت علی ثم کم ثم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی الذی رفع اهل خاصته فی القرآن المجید مکانا علیا
وجعل یوم التناد مقدم القارئین بالحنان والراقین فی الجنان
محمدا وتالیه علیا والسلام العام الشافع علیهما والهما المعصومین
ما نطق مرتل مجود بالضاد ووقع بین الشیخ العاصم الکسائی
وبین الناصبی ابی عمرو بن کثیر مثل واقعة حمزة من التضاد
شکر و سپاس مر خدای را که منور ساخت قلوب ما را با ایمان
و گردانید سنت را از برای ما محرک بر تلاوت قرآن و شرح
کرد صدور ما را بلوامع درس فرقان و تخصیص داد ما را بالیع

ابادی و احسان بیت زهی نبود و تو پیدا شده نشان همه خدای
از تو بود و بندگی از ان همه زبان کجیت که سازد بیان صفات
زهی صفات تو مستغنی از بیان همه در ان مقام که اهل یقین
ترا جویند مقیم وادی حیرت بود گمان همه و رحمت و درود
بر سید اوایل و اواخری که مبعوث است از اشرف ارومات
و اکرم قبایل با بهر معجزات و اظهر دلایل و بر خاتم انبیا و
رسل اعنی محمد مصطفی صلعم و رحمت بر آل او و یاران او الی
که بهدایت یافته اند از شبه و ضلالات الذین اذهب الله
عنهم الرجس وطهرهم عن ازلالات الحنان رحمتی که متعاقب
انات اما بعد چنین گوید اقل الخلیقه بل اللاشی فی الحقیقه محمد
بن حسن علی الکوساری المدعو بعلی القاری که جمعی از برادران
ایمانی باین فقیر حقیر کثیر التقصیر التماس نمودند که رساله تصنیف

کهم در علم تجوید قراءت زیرا که فقیر مدت مدیدی عمر خود را
درین علم صرف کردم و خدمت استادان ماهر و حاذق
کردم اگرچه رسایل و کتب درین علم بسیار بود اما رساله که
بتدقیق و تحقیق مصنف و مولف شده باشد بسیار نادر بود
بلکه اکثر رسایل آنچه مقصود ازین علم است در آن رسایل نبود
مثل آنکه ایضاح و افصاحات کرده بودند و از برای یک
قریب بیست و چهل مثال آورده بودند و آنچه مقصود از خصایص
و دستورات این علم ترک کرده بودند پس التماس نمودند
که این ذره بی مقدار رساله تالیف کنم و مطولات آن را
ترک کنم و آنچه مقصود باشد بنویسم و تطویل زیاد نکنم مثل آن
پس این فقیر التماس ایشان را واجب دانسته پس رساله
تصنیف کردم در کمال اختصار و وضوح مسمی بتحفة القلوب
الفؤاد
مشتمل

مشتمل بر هفده فصل و خاتمه **فصل اول در بیان کیفیت**
تعوذ و احکام آن بدانکه مشهور میان قرا استحباب تعوذ است
قبل از قراءت اما ابو حاتم و ابن قلوقا روایت کرده
اند از حمزه تاخیر تعوذ را از قراءت که متمسک شده است
بظاهر آیه فاذا قرأت القرآن فاستعذ و گفته است
که قرأت فعل ماضی است و فا از برای تعقیب است
یعنی هرگاه قراءت کرده باشی پس پناه ببر بخدا از شیطان
جواب میگوییم که تاویل آیه اینست که اذا اردت القراءة
فاستعذ یعنی هرگاه که اراده کنی که تلاوت کنی پس پناه
ببر بخدا از شیطان مثل آیه فاذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا
وجوهکم یعنی هرگاه اراده کنند که برپا دارند نماز را پس بشویند
روی خود را نه اینکه هرگاه نماز کرده باشید وضو

بسازند و جایز است وقف و وصل آن بما بعد وی از قرآن
خواه بسمله و خواه غیر بسمله و تعوذ مخصوص بقاری دون قاری
یا بسوره دون سوره نیست و تعوذ را از برای جمیع قرا
بعنوان جهر ادا باید نمود چنانکه شیخ شاطبی در حرز الامانی
گفته است شعر اذا ما اردت الدهر تقرا فاستعذ جهارا من الشیطان
بالله مسجلا یعنی هرگاه اراده کرده باشی در روزگار قرائت را
پس پناه بگیر بخدا از شیطان در حالتی که توجه کننده باشی
بتعوذ و تعوذ بکن تعوذ مطلق یعنی مخصوص بقاری دون قاری
یا بسوره دون سوره و بعضی که تعوذ را در جمیع قرآن
اخفا کرده و خلف از حمزه روایت کرده است که در اول
فاتحه تعوذ را بلند گفتی و انکار نکردی بر آنکس که نرم گفتی
و نه بر آنکس که بلند خواندی و در سایر قرآن نرم گفتی

وخلاد روایت

وخلاد روایت کرده که حمزه در جمیع قرآن تعوذ را جهر و اخفا
روا داشتی اما شیخ شاطبی تصریح کرده بضعف اخفا بجزی که
نسبت بنافع و حمزه داده اند و گفته که اصح در مذهب ایشان
نیز جهر است مطلقا وی بمذهب اصح اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم است و اگر بر این زیاد نماید نیز جایز است چنانکه
شیخ شاطبی گفته شعر علی ما اتی فی النحل یسرا وان تزد لربک
تنزیها فلست مجهلا یعنی تعوذ بکن بر وجهی که واقع است در سوره
نحل در حالتی که اکتفا کننده باشی تو باین و اگر زیاد کنی تنزیهی
مر پروردگار خود را پس نیستی تو که نسبت داده شوی بجهل
روایت کرده ابن دینار از حمزه که او میگفت اعوذ بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم و بعضی گفته اند که او میگفت
استعیذ بالله من الشیطان الرجیم انه هو السمیع العلیم و از

دوري نقل كرده اند كه ميگفت اعوذ بالله العظيم العليم من
الشيطان الرجيم و از سوسي روايت كرده اند كه ميگفت
نستعيذ بالله من الشيطان الرجيم ان الله هو السميع العليم و از ابن
كثير نقل كرده اند كه ميگفتا اعوذ بالله العليم من الشيطان
الرجيم و از كسايي و شامي و مدني روايت كرده اند كه ميگفته
اند اعوذ بالله من الشيطان الرجيم ان الله هو السميع العليم و از حفص
روايت كرده اند كه ميگفته اعوذ بالله العظيم السميع العليم من
الشيطان الرجيم و از ورش روايت كرده اند كه ميگفت
اعوذ بالله الملك الجن والبشر من الشيطان الرجيم **فصل
دوم در بيان كيفيت بسمله و اختلافات قرا در ان**
بدانكه بسم الله گفتن در ابتداء هر سوره واجبست سواي سوره
توبه و در اجزاي سوره اينكس مخيرست در گفتن و نه گفتن چنانكه
شيخ شاطبي در حرز الاماني گفته كه ولا بد منها في ابتدائك

سوره توبه

سوره سواها وفي الاجزاء خير من تلا يعني ناچارست از بسمله
گفتن در ابتداء كردن تو هر سوره را بغير از براءة و در
در اجزاء سوره مخيرست كسي كه تلاوت ميكند اما سوره
توبه را اعم از اينكه وصل كننده سوره ماضيه را باين سوره
با ابتداء باين سوره كننده كه بسمله نبايد گفت چنانكه شيخ
مذكور تصريح بان كرده كه ومهما تصلها او بدأت براءة
لتنزيلها بالسيف لست مبسملا يعني اگر وصل كني تو سوره
ماضيه را باول سوره توبه يا ابتدا بسوره توبه كني بسم
الله مگوئي تو از براي از قرا از جهة انكه منافات دارد
در رحمت و عذاب را و اين سوره نازل شده در حالتي
كه متلبس بسيف است يعني اين سوره نازل شده از براي
قتل و قمع كفار و مناسب نيست كه عنوان مقصود رحمت شود

ومقصود عذاب اما بین سورتین فیما بین قرا اختلافست
بعضی بسمله میگویند و بعضی نمیگویند بلکه وصل یا وصل و سکت
میکنند بدانکه در ما بین سورتین کسایی و قالون که یک راوی
نافعست و عاصم و ابن کثیر بسم الله میگویند چنانکه شیخ مذکور
تصریح بان کرده ‹ وبسمل بین السورتین بسنة ‹ رجال نموها ‹
درية وتحملا ‹ یعنی بسم الله گفته اند در بین السورتین قالون که
صاحب با بسنة است و کسایی که صاحب را رجال است
و عاصم که صاحب نون نموها ست و ابن کثیر که صاحب
دال درية است و حمزه در بین السورتین وصل میکند و بس و ابن
عامر و ابو عمرو و ورش که یک راوی دیگر نافعست وصل
و سکت هر دو را تجویز میکنند چنانکه شیخ مذکور تصریح بان کرده ‹
ووصلک بین السورتین فصاحة ‹ وصل و اسکتن کل جلایاه

حصلا یعنی صاحب فا فصاحت که حمزه است در بین
السورتین وصل میکند یعنی اخر سوره ماضیه را متصل با
اول سوره اتیه میکند بدون بسمله و ابن عامر که صاحب
کاف کل است و ورش که صاحب جیم جلایاه است و
ابو عمرو که صاحب حا حصلا است وصل میکنند و
معنی وصل مذکور شد یا سکت میکنند بدون بسمله و سکت
عبارت است از قطع صوت بدون نفس و از ورش
منقولست که بسم الله نیز میگفته و بعضی از قرا گفته اند که بین
مدثر و قیامه و انفطار و تطفیف و فجر و بلد و عصر و همزه ابن
عامر و ورش و ابو عمرو بسم الله گفته و حمزه سکت میکرده چنانکه
شیخ مذکور در شاطبیه تصریح بان کرده بدانکه چهار احتمال متصور
است فیما بین سورتین موافق رای اصحاب بسمله فیما بین سورتین

اول وصل طرفین دوم قطع طرفین سیم وصل اولی وقطع ثانیه
چهارم قطع اولی ووصل ثانیه ووصل طرفین انست که وصل
کنی اخر سوره ماضیه را به بسمله وبسمله را وصل کنی باول سوره
اتیه واین صورت را اصحاب بسمله تجویز میکنند وقطع طرفین
انست که قطع کنی اخر سوره ماضیه را از بسمله وقطع بسمله را
از سوره اتیه واین احتمال را نیز تجویز میکنند وصل اولی وقطع
ثانیه انست که وصل کنی اخر سوره ماضیه را به بسمله وقطع کنی
بسمله را از سوره اتیه واین احتمال را تجویز نمیکنند مگر انکه باو
تعوذ جمع شود وقطع اولی ووصل ثانیه انست که قطع
اخر سوره ماضیه را از بسمله ووصل کنی بسمله را باول سوره اتیه
واین صورة نیز تجویز میکنند والله اعلم فصل سیم در بیان احکام
تنوین ونون ساکن تنوین نون ساکنیست ملفوظی که تابعت حرکت اخر

کلمه را وجودا

کلمه را وجودا وحدا ما هرگاه تنوین ونون ساکن بحروف
هجی میرسند چهار حکم دارند اظهار وادغام وقلب واخفا
اظهار وقتیست که تنوین ونون ساکن بحروف حلقی رسند
وان شش است همزه است وها وعین است وغین وحا وخا
وادغام وقتیست که تنوین ونون ساکن بحروف یرملون
برسند وان یا وراو میم ولام ونونست ودر لام را
ادغام بی غنه است ودر چهار دیگر که یا وواو ونون ومیم
ادغام با غنه است نزد جمیع قراء مگر خلف که یکی راوی حمزه است
که تنوین ونون را در واو ویا ادغام بی غنه میکند چنانکه
شیخ شاطبی تصریح بان کرده در شاطبیه وکل بینمو
ادغم مع غنة وفی الواو والیا دونها خلف تلا یعنی
اجماع کرده اند قراء ادغام نون ساکن وتنوین که

در حروف ینمو که عبارت از یا و نون و میم و واو باشد
و ادغام بی غنه کرده است خلف که راوی حمزه است
تنوین و نون ساکن را در واو و یا و شرط ادغام نون
ساکن در واو و یا آنست که نون در کلمه باشد و واو و یا در کلمه
دیگر که اگر واو و یا در نون ساکن در یک کلمه جمع باشند جمیع قرا
اظهار کرده اند مثل دنیا و بنیان و قنوان و صنوان
چنانکه شیخ مذکور تصریح بآن کرده در شاطبیه و عندهما
للکل اظهر بکلمة مخافة اشباه المضاعف اثقلا یعنی
اجماع دارند قرا بر اظهار نون ساکن نزد واو و یا هرگاه ملاقات
کنند در یک کلمه نون با واو و یا از جهت خوف مشتبه شدن
و قلب وقتیست که تنوین و نون ساکن به با برسد و اخفا
وقتیست که تنوین و نون بباقی حروف برسد و آن پانزده است

ت ث

ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق
ک و اظهار در لغت ظاهر گردانیدنست و در اصطلاح
ظاهر گردانیدن تنوین و نون ساکنست نزد حروف
حلق و ادغام در لغت اخفا و ادخالست مثل
ادغمت اللجام فی فم الفرس یعنی داخل کردم لجام را
در دهان اسب و در اصطلاح عبارتست از پنهان
مدغم است در مدغم فیه و قلب در اصطلاح قرا
عبارتست از منقلب شدن تنوین و نون ساکن
بمیم نزد با و اخفا عبارتست از پنهان گردانیدن
تنوین و نون ساکن نزد پانزده حرف مذکوره اما پنهانی
او بمرتبه ادغام نمیرسد

فصل چهارم در بیان اختلاف کردن قرا در ادغام و اظهار ذال در نزد شش حرف

اختلاف کرده اند قرا در اظهار و ادغام ذال اذ در شش
حرف که ان جیم و زا معجمه و سین مهمله و صاد مهمله و تا
مثنات از فوق و دال مهمله است مثل اذ جعلنا و اذ
زین و اذ تمعتموه و اذ صرفنا و اذ تبرا و اذ دخلو پس نافع
مدنی و ابن کثیر مکی و عاصم کوفی ذال اذ را در شش
حرف اظهار میکنند و خلاد که یک راوی حمزه است
و کسائی کوفی در جیم اظهار میکنند و پس در پنج حرف
دیگر ادغام میکنند و خلف که یک راوی دیگر حمزه است
در تا و دال ادغام میکند و در چهار حرف دیگر اظهار میکند
و ابن ذکوان که یک راوی ابن عامر است در دال
ادغام میکند و پس و در پنج حرف دیگر اظهار میکند
ابو عمرو و هشام در هر شش حرف ادغام میکنند چنانکه در شاطبی

نعم اذ

تصریح بان کرده نعم اذ تمسکت زینب ضال دلیلها سمی
جمال و اصلا من توصلا یعنی حروفی که اظهار و ادغام
میشود ذال اذ را در آنها حروف شش گانه است که مذکور
اند در اول این بیت و آن تا و زا و صاد و دال و سین
و جیم است فاظهار ریا اجری و ام نسیمها و اظهر ریا
قوله و اصف جلا یعنی اظهار کرده اند نافع که صاحب الف
اجری باشد و ابن کثیر که صاحب دو زا و م باشد و عاصم که صاحب
نون نسیمها باشد ذال اذ را در شش حرف مذکوره اظهار
کرده اند کسائی که مدلول را از ریا باشد و خلاد که مدلول قاف
قوله باشد از را در جیم و پس و ادغام کرده اند در پنج حرف
دیگر و ادغم ضنکا و اصل تومه دره و ادغم ولی وجده دائما
ولا یعنی ادغام کرده است خلف که مدلول ضاد ضنکا باشد

ذال اذ را در تا و دال و در چهار حرف دیگر اظهار کرده است
و ادغام کرده است ابن ذکوان که مدلول جیم مولی باشد در
دال و در پنج حرف دیگر اظهار کرده است و ابو عمرو و هشام
ادغام کرده اند ذال اذ را در جمیع شش حرف

فصل پنجم در بیان اختلاف کردن قراء در ادغام و اظهار دال قد در هشت حرف

اختلاف کرده اند قراء دال قد را در اظهار
و ادغام در هشت حرف در جیم و سین مهمله و شین معجمه
و ذال معجمه و صاد مهمله و زا معجمه و ذال معجمه و ضاد معجمه و ظاء
مثاله مثل لقد جاءکم و لقد سمع الله و قد شغفها و لقد صرفنا
و لقد زینا و لقد ذرأنا فقد ضل لقد ظلمک پس قالون که یک
راوی نافع است و ابن کثیر و عاصم دال قد را در جمیع هشت حرف
اظهار میکنند و ورش که یک راوی دیگر نافع است در ضاد

معجمه وظا

معجمه و ظاء مثاله مثل لقد جاءکم و لقد سمع الله و قد
شغفها و لقد صرفنا و لقد زینا و لقد ذرأنا فقد ضل
لقد ظلمک پس قالون که یک راوی نافع است و ابن کثیر
و عاصم دال قد را در جمیع هشت حرف اظهار میکنند و ورش
که یک راوی دیگر نافع است در ضاد معجمه و در ظاء مثاله
ادغام میکنند و در شش حرف دیگر اظهار میکنند و ابن
ذکوان که راوی ابن عامر است در زاء معجمه و ذال
معجمه و ظاء مثاله و ضاد معجمه ادغام میکنند اما در زاء معجمه از او
اظهار نیز نقل کرده اند و در چهار حرف دیگر اظهار میکنند
مثال الم محضرات و در یک مثال که آن و لقد زینا
السماء که واقع در سوره تبارک و ثانی از رأی او
در قرآن مجید واقع نشده و هشام که یک راوی دیگر

ابن عامر است اظهار میکند در ظاء معجمه اما خصوص لفظ
لقد ظلمک که واقعست در سوره ص و در بقیه ظاء
حرف دیگر ادغام میکند و ابو عمرو و حمزه و کسائی ادغام
میکند در مجموع هشت حرف **فصل ششم در بیان اختلاف**
کرده اند قراء در ادغام و اظهار تاء تانیث در شش حرف
اختلاف کرده اند قراء در ادغام و اظهار تاء تانیث
در شش حرف در جیم و سین مهمله و صاد مهمله و زاء معجمه و ثاء
مثلثه و ظاء مشاله مثل نضجت جلودهم و انزلت سورة
و حصرت صدورهم و خبت زدناهم و کذبت ثمود
و کانت ظالمة و ماتقدم اینها پس قالون و ابن کثیر
و عاصم اظهار میکنند تا را در شش حرف و ورش ادغام
میکند در ظاء و بس و در پنج حرف دیگر اظهار میکند ابن عامر

اظهار میکند

اظهار میکند در جیم و سین و زاء معجمه و در سه حرف دیگر ادغام
میکند اما اختلاف کرده اند ابن ذکوان و هشام در قول
باری تعالی لهدمت صوامع پس ادغام کرده ابن ذکوان
و اظهار کرده است هشام و در حرز الامانی ذکر کرده که
ابن ذکوان را در وجبت جنوبها دو وجه است و ابو
عمرو و حمزه و کسائی ادغام میکنند تا را در هر شش حرف
فصل هفتم در بیان اختلاف قراء در ادغام و اظهار لام
هل و بل در هشت حرف اختلاف کرده اند قراء در ادغام
و اظهار لام هل و بل در هشت حرف در تاء مثناة
از فوق و ثاء مثلثه و سین مهمله و زاء معجمه و طاء و ظاء مشاله
و ضاد معجمه و نون مثل بل تعلم و هل ثوب و بل سولت
و بل زین و بل طبع الله و بل ظننتم و بل ضلوا و بل نحن

و مانند اینها پس کسائی لام را در جمیع هشت حرف ادغام
میکند و حمزه در تا و ثا و سین ادغام میکند و در پنج حرف دیگر اظهار
میکند اما خلاد که یک راوی حمزه است او را در بل طبع الله
که واقعست در سوره نسا دو وجهست چنانکه مذکورست
در شاطبیه و تیسیر و مبسوط و ابو عمرو ادغام میکند لام
بل را در تا در دو موضع هل تری لهم من باقیة که واقعست
در سوره حاقه و هل تری من فطور که واقعست در سوره
ملک و اظهار کرده است لام و ها را در بقیه تا و باقی
حروف هشتگانه و اظهار کرده است ابو عمرو لام هل را
مطلقا و اظهار کرده است هشام لام را در نون
مطلقا و در تا بخصوص سوره رعد مثل هل تستوی و ادغام
میکند نزد بواقی و نافع و ابن کثیر و عاصم و ابن ذکوان

اظهار میکنند

اظهار میکنند لام را در جمیع هشت حرف والله یعلم

فصل هشتم در بیان ادغام متفق علیه فیما بین قراء

بدانکه قرا را خلافی نیست در ادغام ذال اذ در ظا معجمه
مثل اذ ظلموا و در ادغام دال قد در تا مثل قد تبین و در ادغام تا تانیث
ساکنه در دال و طا مهملتین مثل اثقلت دعوا الله و قالت
طائفة و در ادغام طا در تا مثل لئن بسطت و فرطت
و فرطتم و احطت لیکن ابقا صفت استعلا در امثله مذکوره
لازم باشد و قرا را خلافی در این ادغام نیست و در ادغام
قاف ساکنه در کاف مثل الم نخلقکم که واقعست در سوره
والمرسلات لیکن در ابقا صفت استعلا و ذهاب آن
فیما بین قرا اختلافست و هر دو وجه را جایز دیده اند لیکن
جمیع تصریح کرده اند ذهابش اولی است و در ادغام لام

در مثل قل لکم و در ادغام و در مثل که بهم رسند و اول
باشد خواه در یک کلمه مثل یدرککم الموت و یوجهه و خواه در دو
کلمه مثل فاضرب به و اذ و هب و ربحت تجارتهم و قل
لکم و فی قلوبهم مرض الا آنکه اول حرف مد باشد که در این هنگام
ادغام نتوان کرد مثل فی یوسف و قالوا و هم و اگر حرف
لین باشد نیز ادغام باید کرد مثل عصوا و کانوا و در مالیه هلک دو
وجهست ائمه اما اختیار این فقیر آنست که اگر وقف کنند
و اگر وصل کنند ادغام کنند و این باب در تیسیر مذکور نیست بلکه
در شاطبیه بعنوان اجمال مذکورست لهذا این فقیر در این مقام تبسطی
دادم که باعث زیادتی فهم بوده باشد والله یعلم فصل
نهم در بیان اختلاف قراء در ادغام و اظهار بعضی کلمات
بدانکه ابوعمرو و کسائی و خلاد باء موحده را در فا ادغام میکنند هرجا که

واقع شود

واقع شود مثل و من لم یتب فاولئک او یغلب
فسوف اما خلاد او را در تب فاولئک دو وجه است
و دیگران با را در فا اظهار میکنند و کسائی فا را در با
ادغام میکند در کلمه نخسف بهم و دیگران اظهار میکنند و ابو
الحارث لام ساکنه را در ذال و الف یفعل ذلک ادغام میکند
هرجا که باشد مثل و من یفعل ذلک و دیگران اظهار
میکنند نافع و ابن کثیر و عاصم و لبثت و لبثت و لبثتم
و من یرد ثواب ثا را در تا و دال را در ثا امثله اظهار میکنند
هرجا که واقع شود و دیگران ادغام میکنند ابوعمرو و
هشام و حمزه و کسائی اورثتموها که در دو موضع واقع شده
ادغام میکنند ثا در تا و دیگران اظهار میکنند و ابوعمرو و حمزه و
کسائی در نبذتها که واقع است در سوره طه و انی عذت

بربي که واقعست در غافر ودخان ذال را درین امثله
درتا ادغام میکنند ودیگران اظهار میکنند ابن کثیر وحفص
اتخذت واتخذتم ولتخذت واخذتم وهرچه از لفظ
اتخاذ واخذ باشد اظهار میکنند دال را درتا ودیگران ادغام
ورش وابن کثیر وهشام درکلمه یلهث ذالک ثا را در
ذال اظهار میکنند وقالون را خلافست ودیگران ادغام
میکنند وسوسی راء ساکنه را درلام ادغام میکند مثل نغفر لکم
واصبر لحکم وماننداین اما دوری را ازان خلافست با ظهار و
ادغام هردو قرات کرده است چنانکه در شاطبیه وغیرها
مذکورست ودیگران اظهار میکنند حفص وابن کثیر وابوعمرو
وحمزه وقالون نون را در فاتحه یس ونون والقلم درواو
اظهار میکنند وورش نون را درواو ادغام میکند درسوره مبارکه یس

وازرای

وازرای او دووجه جایزاست درسوره نون والقلم چنانکه
درکتب معتبره که بنظر رسیده منقولست ودیگران ادغام میکنند
نون را درواو درموضعین نافع وابن کثیر وعاصم اظهار میکنند
صاد را درذال در فاتحه مریم ودیگران ادغام میکنند حمزه
اظهار مینماید نون طسم را درمیم ودر فاتحه شعرا وقصص و
دیگران ادغام میکنند واظهار کرده اند بزی وقالون وخلاد
وابن عامر وخلف وورش با را درمیم درکلمه یا بنی ارکب
معنا که واقعست درسوره هود اما بزی وقالون وخلاد
ادغام میکنند ودیگران ادغام کرده اند باتفاق بدانکه
یعذب من یشاء که واقعست در آخر سوره البقره عاصم
وابن عامر برفع با خوانده اند ودیگران بجزم با اظهار کرده
است از مسکین با را درمیم ورش باتفاق وابن کثیر

بخلاف و باقون از سکین که قالون و ابن عامر و ابو عمرو و حمزه و
کسائی باشند ادغام کرده اند چنانکه در شاطبیه و تیسیر مذکور
است اما صقلی و ابن شریح قطع کرده اند از برای ابن کثیر
با ادغام والله اعلم بدانکه ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر کبیر
انست که اول از مثلین یا متقاربین یا متجانسین متحرک باشد
و او را ساکن گردانند و در دویم ادغام کنند و این مخصوص
قراءت ابی عمرو است و قراء اربعه بروایت سوسی و یعقوب
از قراء عشره است بدانکه ادغام کبیر بر دو نوع است مثلین
و متقاربین نیز بر دو نوع است متصل و منفصل و مراد از
متصل انست که در یک مدغم و مدغم فیه کلمه باشد و از منفصل
انکه در دو کلمه باشند بدانکه سوسی ادغام نمیکند از مثلین متصلین
در یک کلمه مگر دو کلمه را اول مناسککم که واقعست در سوره البقره

ثانی ما سلککم

ثانی ما سلککم که واقعست در سوره مدثر و در باقی اظهار میکند
موافق مشهور مثل جباههم و بشرکم و مانند ان و بعضی نقل
کرده اند که سوسی ادغام میکند مثلین متصلین در یک کلمه را
در جمیع مواضع اما این مذهب نزد محققین این فن ضعیف است
چنانچه شیخ شاطبیه تصریح بان کرده فی کلمة عنه مناسککم و ما
سلککم و باقی الباب لیس معولا یعنی ادغام در یک کلمه که باشد
است از سوسی مگر این دو لفظ که مناسککم و ما سلککم باشد
و باقی این باب یعنی باب مثلین متصلین در یک کلمه
ادغامش معتمد علیه نیست و ادغام میکند سوسی مثلین
متصلین در دو کلمه را در جمیع قران اعم از انکه مدغم
مضموم یا مفتوح یا مکسور باشد و اعم از انکه حرف
مدغم ماقبلش متحرک یا ساکن باشد اعم از انکه ساکن حرف

غلبه باشد یا حرف صحیح مثل نعلم ما انتم علیه ومثل لاریب فیه هدی
وطبع علی قلوبهم وخذ العفو وامر بشرط آنکه مدغم با متکلم وتاء مخاطب
ومنون ومشدد نباشد زیرا که اگر مدغم یکی ازینها باشد البته اظهار
میکنند تاء متکلم مثل کنت ترابا وتاء مخاطب مثل انت تکره و
منون مثل واسع علیم ومشدد ومثل تم میقات بدانکه مشهور
انست که سوسی در یک کلمه که واقعست در قمن اظهار
میکنند کاف را وکاف کفره وقید کردیم که مشهور درین
کلمه اظهارست زیرا که زهری ادغام نقل کرده است از
سوسی بدانکه اظهار وادغام هردو جایز است نزد سوسی در هر
موضعی که مثلین ملاقات کرده باشند با یکدیگر بسبب حذف حرفی
که واقع شده باشد در آخر کلمه اما در واقع از مثلین نباشد با شرط
آنکه آخر کلمه حرفیست که اخفش مدغم فیه نیست وحذف شده

ازجهة جازم

از جهة جازم پس نظر بظاهر کرده ادغام جایزست زیرا که
مثلین با یکدیگر ملاقات کرده اند ونظر بواقع کرده اظهار باید
کرد زیرا که اجتماع وملاقات مثلین نشده مثل ومن یبتغ
غیر الاسلام که یبتغی بوده است وحذف شده یا بسبب من
جازمه ومثل وان یک کاذبا که اصلش یکون بوده است
که ساکن کرده شد نون از جهة ان جازمه پس حذف
کرده شده است واو از جهة التقاء ساکنین پس حذف کرده شد
نون از جهة تخفیف ومثل یخل لکم که اصلش یخلو بوده است
حذف کرده واو از جهة آنکه یخل جواب امرست وجواب
امر مجزومست پس درین مواضع مذکوره ادغام واظهار
هردو جایزست ادغام از جهة رعایت کردن ظاهر واظهار
از جهة رعایت واقع که در واقع ونفس الامر مثلین

با یکدیگر ملاقات نکرده اند و سوسی ادغام کرده است بی خلاف
لفظ یا قوم ادعوکم الی النجات و لفظ یا قوم من ینصرنی من الله
زیرا که مانع از ادغام موجود نیست و گفته میشود که این لفظین
از باب معتل اند و از قبیل الفاظ ما سبق اند بنا بر آنکه اصل
لفظین یا قومی بوده است بواسطه آنکه فصحا اثبات نمیکرده اند
یا را در هیچ حالی پس گویا این لفظ متحمل نبوده است اصلا چنانکه
شیخ شاطبیه تصریح بآن کرده و یا قوم مالی ثم یا قوم من بلا خلاف
علی الادغام لا شک ارسلا یعنی یا قوم مالی ادعوکم و یا قوم
من ینصرنی بی خلاف جاری گردانیده بر ادغام و بدانکه
در لفظ آل لوط که واقعست در سوره حجر و نمل و قمر خلافست
میان قرا در ادغام و اظهار پس ابن مجاهد و جماعه بعد او
بهمین قایل باظهار شده اند و گفته اند که علت اظهار قلت حروف

و بعضی از محققین

و بعضی از محققین قایل بادغام شده اند و رد کرده اند دلیل
مظهرین را بآنکه قلت حروف مانع ادغام نیست
زیرا که اجماع است بر ادغام لک کید از برای سوسی
با آنکه لک دو حرفست و آل سه حرف و نزد این فقیر
ادغام اولیست بدانکه اگر اظهار صحیح بود و متمسک میشد
با آنکه در حرف ثانی آل پس اگر ادغام کنند اجتماع
تغیرات در کلمه واحده میشود و اجحاف لازم می آید [illegible]
از قوی نبود بدانکه در حرف ثانی لفظ آل خلافست
که اصلش چه بوده است بعضی گفته اند که اصل آل اهل بوده
است بدلیل آنکه در تصغیرش گفته میشود اهیل [illegible]
که در تصغیر اشیا رد کرده میشوند با اصل پس بدل کرده
شده است ها بهمزه و همزه از جهة تخفیف قلب کرده شده است

بالف بدل شده است و بعضی را اعتقاد انست که مثل ابی
الحسن بن شنبوذ که اصل ال اول بوده پس قلب کرده شده
واو بالف مثل قال که اصل قول بوده است که قلب
کرده شده است واو بالف پس ال نزدیشان مشتق است
از اول بمعنی رجوع بواسطه انکه ال شخص رجوع میکنند
بان شخص و خلاف نقل شده است از سوسی در ادغام
و اظهار واو هو هرگاه هائی که قبل از واو است مضموم
باشد مثل هو والملائکه و کان هو و اوتینا و غیر انها پس ابن
مجاهد و بعضی دیگر را اعتقاد انست که انکه اظهار باید
کرد زیرا که هرگاه ادغام کنند واو ساکن میشود و واو
ساکن ماقبل مضموم حرف مد است و ادغام در حرف
مد جائز نیست اما محققین از قراء ادغام کرده اند و
گفته اند

گفته اند که اجماع است بر ادغام ان یاتی یوم و نودی
یا موسی و حال انکه ماقبل ها مکسور است و هرگاه ادغام
کنند یا ساکن میشود و یا ساکن ماقبل مکسور حرف
مد است و فرقی میان یا و واو نیست پس اگر حرف مد
مانع بود از ادغام میبایست ادغام در باب واو
هم ممتنع باشد و اگر مانع نیست میبایست در یا هم
ممتنع نباشد و حال انکه اجماع است بر ادغام یاتی
یوم حتی انکه ابن مجاهد نیز قائل بادغامست پس معلوم
شد که مانع حرف مد تقدیری نیست زیرا که حرف مد
مانع ادغامست مثل امنوا و عملوا الصالحات و در
مبحث ادغام حرف مد اصلی موجود نیست بواسطه انکه
واو و یا متحرک کنند هرگاه ادغام کنند و واو و یا ساکن میشوند

حرف مد میشوند و حرف مد اصلی نیست از ادغام به حرف
مدیکه بعد از ادغام موجود میشود پس معلوم شد از انچه ما بیان
کردیم که ادغام اولیست بدانکه ما نمیدانیم که خلاف در ادغام
و اظهار واو هو هر گاه های که واقعست قبل از واو معلوم شد
زیرا که اگر هاء ساکن باشد مثل و هو ولیهم و مثل و هو واقع بهم
موافق قرائت ابی عمرو که باسکان ها میخوانند با انکه واو از
غیر لفظ هو باشد مثل خذ العفو وامر و مثل و من اللهو و من
التجارة و غیر اینها خلافی نیست در ادغام بدانکه خلافی نیست
از سوسی در اظهار و اللائی یئسن من المحیض که واقعست در طلاق
موافق قرائت ابی عمرو که بدل میکنند همزه را بیا و یا را ساکن
میکنند زیرا که یا عارضیست و دیگر انکه در اخر کلمه یافت شده
زیرا که اصلش واللائی بوده است پس حذف شده است یا

از اخر

از اخر کلمه و بدل کرده شده است همزه بیا و یا ساکن گردانیده
شده است پس اگر ادغام کنند لازم می اید اجتماع سه تغیر
در کلمه واحده و اجحاف لازم می اید و اگر متقاربین باشند پس [illegible]
متقاربین نیز بر دو قسم اند متصل و منفصل پس اگر متقاربین
متصل باشند سوسی ادغام میکنند مگر قاف را در کاف بدو شرط
اول انکه ما قبل قاف متحرک باشد دویم انکه ما بعد کاف میم جمع
مذکر باشد مثل خلقکم و رزقکم و مانند ان پس اگر ما قبل قاف ساکن
یا بعد از کاف میم نباشد مثل نرزقکم و مثل خلقکم و مثل خلقک
اظهار میکنند بی خلاف بدانکه در خلقکم خلافست بعضی ادغام
کرده اند و بعضی اظهار و نزد این فقیر ادغام اولی است از جهة
ثقل جمع و تانیث و اگر متقاربین منفصل باشند شانزده حرف
است که مدغم واقع میشوند که در اول این بیت واقع اند

شعالم تصق تغشا بهارم دو اضن : توی کان ذا جن
سامنه قد جلا : که شین و لام و تا و نون و با و را و دال
و ضاد و ثا و کاف و ذال و حا و سین و میم و قاف و
جیم باشد و مدغم فیه را بتفصیل بیان خواهیم کرد بدانکه
این حروف شانزده گانه مدغم واقع میشوند بشرط انکه منون
و مشدد و تاء مخاطب و مجزوم نباشند منون مثل ولا
نصیر لقد و مشدد مثل و الحق لکن و تاء مخاطب مثل خلقت طینا
و مجزوم مثل ولم یؤت سعة اما حا را ادغام میکند در حا
و بس و در یک موضع است که ادغام میکنند و ان یک موضع
فمن زحزح عن النار سه است که واقعست در سوره ال
عمران و در غیر این موضع ادغام نمیکنند مثل و ما ذبح علی
النصب و مانند ان بدانکه قاف را ادغام میکند در کاف در جمیع

قران بشرط انکه ما قبل قاف متحرک باشد مثل خلق کل شیء و مانند ان
که اگر ما قبلش ساکن باشد ادغام نمیکند مثل و فوق کل و
کاف را ادغام میکند در قاف در جمیع قران بشرط انکه ما قبلش
متحرک باشد مثل ربک قدیرا که اگر ما قبلش ساکن باشد ادغام
نمیکند مثل و لا یحزنک قولهم و ترکوک قایما جیم را ادغام میکند
در شین در یک موضع در قوله تعالی اخرج شطاه لاخر
و در تا ادغام میکند در یک موضع فی قوله تعالی ذی المعارج
تعرج لاخیر شین را ادغام میکند در سین در یک موضع در
قوله تعالی الی ذی العرش سبیلا لاخیر و ضاد را ادغام میکند
در شین در یک موضع در قوله تعالی لبعض شانهم لاخیر و
سین ادغام میکند در زا در یک موضع در قوله تعالی و اذا
النفوس زوجت لاخیر و در شین ادغام میکند در یک

موضع در قوله تعالی الرّس شیبا لاغیر اما درین لفظ اظهار
نیز روایت کرده اند از سوسی و دال را ادغام میکند سوسی
هرگاه متحرک باشد ما قبلش اعم از اینکه دال مفتوح یا
مضموم یا مکسور باشد در پنج حرف در ثا در قوله تعالی الرّس
شیبا لاغیر اما درین لفظ اظهار نیز روایت کرده اند از سوسی
و دال را ادغام میکند سوسی هرگاه متحرک باشد ما قبلش اعم از
اینکه دال مفتوح یا مضموم یا مکسور باشد در پنج حرف در تا در
قوله تعالی فی المساجد تلک حدود الله لاغیر و در ذال در
قوله تعالی و القلائد ذلک لاغیر و در سین در قوله تعالی عدد
سنین لاغیر و در شین در قوله تعالی شهد شاهد که واقعت
در یوسف و احقاف لاغیر هما و در صاد در قوله تعالی نفقد
صواع الملک و در قوله تعالی فی مقعد صدق لاغیر هما و اگر

ماقبل دال

ماقبل دال ساکن باشد و دال مضموم یا مکسور باشد ادغام
میکند سوسی دال را در نه حرف در تا در قوله تعالی
من الصید تناله و تکاد تمیز لاغیر هما و در ذال نحو قوله
تعالی من بعد ذلک و المرفود ذلک و ماشد آن
و در ثا در قوله تعالی یرید ثواب الدنیا و قوله لمن یرید ثم
لاغیر هما و در ظا در قوله تعالی من بعد ظلمه که واقعت
در انعام لاغیر در قوله یرید ظلما که واقعت در آل
عمران و غافر و لاغیر در زا در قوله تعالی یرید زینة الحیوة
الدنیا و یکاد زیتها لاغیر هما و در سین در قوله تعالی فی
الاصفاد سرابیلهم و در قوله تعالی یکاد سنا برقه و کید
ساحر لاغیر هما و در صاد در قوله تعالی فی المهد صبیا
و در قوله تعالی من بعد صلوة العشا لاغیر و در ضا

ودر قوله تعالی من بعد ضرا که واقعست در یونس و فصلت
ودر قوله تعالی من بعد ضعف که واقعست در روم لاغیر
ودر جیم در قوله تعالی داود جالوت ودر قوله تعالی دار الخلد
جزاء لاغیر و ابن مجاهد در دار الخلد اخفا روایت کرده است
از سوسی نه ادغام چنانچه بعد ازین بتفصیل مذکور خواهد شد اگر
ماقبل دال ساکن باشد ودال مفتوح باشد ادغام نمیکند سوسی
دال را مگر در تا در قوله تعالی ما کاد تزیغ قلوب و در قوله تعالی
بعد توکیدها لاغیر هما و اما تا را ادغام میکند سوسی در ده حرف که
بنوده باشد تا مخاطب در طا نحو قوله تعالی الصلوة طرفی النهار
والصالحات طوبی و مانند ان بدانکه در قوله تعالی
ولتات طائفة دو وجه منقولست از سوسی ادغام و اظهار
ودر ذال نحو قوله تعالی عذاب الاخرة ذالک والذاریات

در واو و مانند ان بدانکه در قوله وات ذا القربی حقه دو وجه
منقولست از سوسی ادغام و اظهار و در ثا نحو قوله بالبینات
ثم و النبوة ثم و الموت ثم و مانند ان بدانکه در قوله
واتوا الزکاة ثم و در قوله تعالی وحملوا التوریة ثم دو وجه
منقولست از سوسی ادغام و اظهار چنانچه شیخ شاطبی
تصریح بان کرده وفی الحرف وجهان عنه تهللا فمع حملوا التوراة
ثم الزکوة قل وقلات ذال ولتات طائفة علا یعنی در
چند حرف دو وجه روشن شده است از سوسی مگر حرف
که اختلاف نقل کرده شده است از سوسی در ادغام و اظهار
او الزکوة ثم است با حملوا التوراة و یکوات ذا القربی است
با ولتات طائفة و در طا در قوله تعالی الملائکة ظالمی که واقعست
در نسا و نحل لاغیر و در ضاد در قوله تعالی باربعة شهداء در سوره

[illegible]

موضع لا غیر. نکته در قوله تعالی لقد جئت شیئاً فریا دو وجه
منقولست از سوسی ادغام از جهة ثقل کسره و اظهار از جهة آنکه
تا ضمیر مخاطب است و ما گفتیم که تا مدغم میشود هر گاه تا مخاطب
نباشد که اختلاف در موضعیست و محقق نشد در تو که تا مکسور شد
مثل لقد جئت شیئا فریا که اگر غیر مکسور باشد مثل لقد جئت شیئا
نکرا البته اظهار باید کرد و در جیم نحو قوله تعالی الصالحات
جناح و مائة جلدة و لتصلبه جحیم و مانند آن و در سین نحو قوله
تعالی بالساعة سعیرا و الصالحات سندخلهم و النجوة ساجدین
و مانند آن و در صاد در قوله تعالی و الصافات صفا و در
قوله تعالی و الملائکة صفا و در قوله تعالی فالمغیرات صبحا لا غیر
و در زا در قوله تعالی بالآخرة زینا لهم و در قوله تعالی فالزاجرات
زجرا و در قوله تعالی الی الجنة زمرا لا غیر و اما دال ادغام میکند اورا

سوسی در دو

سوسی در دو حرف در سین در قوله تعالی فاتخذ سبیله که
واقعست در موضع کهف و در صاد در قوله تعالی ما اتخذ
صاحبة لا غیر و اما ثا ادغام میکند او را سوسی در پنج
حرف در ذال در قوله تعالی والحرث ذلک لا غیر و
در تا در قوله تعالی حیث تؤمرون و در قوله تعالی و الحدیث
تعجبون لا غیر و در شین در قوله تعالی حیث شئتم هر جا
که واقع شوند و در قوله تعالی ذی ثلث شعب لا غیر و در
سین نحو قوله تعالی و ورث سلیمان و من حیث سکنتم
و بهذا الحدیث سنستدرجهم و مانند آن و در ضاد در قوله تعالی
حدیث ضیف ابراهیم المکرمین لا غیر و اما راء ادغام
میکند او را سوسی در لام هر گاه متحرک باشد ما قبلش مطلق
نحو سخر لنا و لیغفر لک الله و مانند آن و اگر ما قبلش ساکن باشد

ورا مكسور يا مضموم باشد پس ادغام ميكند او را نيز در لام
نحو المصير لا تكلف الا نفسك وكتاب الفجار لفي سجين وماننده
ان واگر ما قبلش ساكن باشد و را مفتوح باشد ادغام نميكند
را را در لام بلكه اظهار ميكند نحو والحمير لتركبوها وان الفجار
لفي وماننده ان واما لام ادغام ميكند او را سوسي در را
هرگاه متحرك باشد ما قبلش مطلقا نحو سبيل ربك وقد جعل
ربك وماننده ان واگر ما قبلش ساكن باشد و لام مكسور يا مضموم
باشد نيز ادغام ميكند سوسي لام را در را نحو الى سبيل ربك
ومن يقول ربنا وماننده ان واگر ما قبلش ساكن باشد و لام مفتوح
باشد ادغام نميكند لام را در را نحو فيقول رب و رسول
ورسول ربهم وماننده ان مگر لفظ قال را كه ادغام ميكند
لام او را در را هرگاه كه واقع شود نحو قال ربنا وقال ربكم

وقال رجلان

وقال رجلان وقال رجل وماننده ان واما نون ادغام
ميكند سوسي او را در لام و را هرگاه ما قبلش متحرك
باشد نحو زين للناس ولن نؤمن لك واذ تاذن ربك
وخزائن رحمة ربي وماننده ان پس اگر ما قبلش ساكن باشد
ادغام نميكند سوسي او را در لام و را مثل مسلمين لك و
باذن ربهم مگر لفظ نحن را كه ادغام ميكند او را هرجا كه واقع
شود نحو ومانحن لكما ومانحن له واما ميم پس اخفا ميكند سوسي
او را در با هرگاه متحرك باشد ما قبلش نحو قوله تعالى اعلم با كرين
ويحكم به وماننده ان بدانكه بعضى از قرا درين مقام
ميگويند كه ادغام ميشود ميم در با و اين حرف غلط است
بلكه حق انست كه ميم ساكن گردانيده ميشود و اخفا
كرده ميشود در با چنانكه در مطولات اين فن مسطور و مرقوم است

واگر ساکن باشد ما قبل میم اخفا نمیکنند او را تزویا بجواز ابهم
بنبیه و مانند ان و اما ادغام میکنند سوسی او را در میم در خصوص
کلمه یعذب من یشاء هر جا که واقع شود پس معلوم شد که شرط
ادغام با در میم اینست که با در کلمه عذاب باشد و یا مضموم باشد
و میم در کلمه من یشاء باشد والله اعلم بالصواب بعضی از قرا
مثل شاطبی و غیره گفته اند که هرگاه ما قبل حرف مدغم
حرف ساکن صحیح باشد مثل خذ العفو وامر و مثل بعد ظلمه
و مثل فی المهد صبیا و دار الخلد جزاء و مانند ان ادغام
دروی مشکل است بلکه اخفا باید کرد و مستحسن شمرده اند قول کسی را
که میگوید بدل ادغام درین مواضع مذکوره اخفا و گرد و گرد ... ات
و مخفی نباشد بر تو که قول شاطبی و تابع و درین مقام بسیار و سست
بواسطه انکه جایز نیست که مراد باخفا درین مقام اخفاء حر...

بواسطه

بواسطه انکه در این هنگام حرف مخلله الحرکه خواهد بود
نه مدغم و نه مخفی و قایلی باین احتمال بنظر رسیده و نیز ممکن
نیست که مراد باخفاء حرف باشد بواسطه انکه مانع از
ادغام بنا بر قول ایشان التقاء ساکنین علی غیر حده است
یکی حرف صحیح ساکنی که قبل از مدغم است و دیگر حرفی
که مدغم میشود در ما بعد و این مانع موجود است اعم از انکه
ادغام کنند یا اخفا و اسطه انکه اخفاء حرف درین مقام
لازم دارد که حرف اول از مثلین را مستعار بهمین ساکن
کنند و در تا پنهان کنند پس التقاء ساکنین علی غیر حده بهر
تقدیر لازم است اعم از انکه ادغام را مس کنند یا اخفا
بلکه اخفاء حرف حقیقة ادغام است و تسمیه او باخفا
غلط میکنند حقیقة او را پس تحقیق در این مقام انست

که ادغام جایز است زیرا که التقای ساکنین درین موضع
مغتفر است بواسطه آنکه سکون حرف مدغم عارضیست
مثل آنکه اهل عربیت تصریح کرده اند بآنکه التقای ساکنین
در وقف جایز است بواسطه آنکه سکون در حال وقف
عارضیست و ممنوع التقای ساکنینی است که هر دو اصلی
باشد و در مبحث ادغام کبیر نیز سکون عارضیست پس
میتواند بود که التقای ساکنین جایز باشد چه خوب گفته شده است
که وانظر الی ما قال لا تنظر الی من قال یعنی نظر کن بآنکه
حرف چه چیز است حسن است یا قبیح نه آنکه نظر کنی بآنکه
حرف حرف کیست که اگر حرف مردی باشد که شهرتی
داشته باشد قبول کنی هر چند حرف واهی باشد و حرف
حقی که بشنوی قبول نکنی چرا که صاحبش کم نامست بدانکه

و فضل الله تعالی که بعضی از قرا ذکر کرده اند که سوسی در حال
ادغام در مکسور روم میکرده و در مضموم روم و اشمام میکرد
را ادغام با در با و میم و مکرر در ادغام میم در میم و با مثل یعذب
به و یعذب من یشا و الرحیم ملک و یحکم بینهم از برای آنکه
بسبب انطباق شفتین در با و میم روم و اشمام متعذر است
بدانکه تحقیق درین مقام آنست که اشمام جاریست
بر حقیقتش اما روم جاری بر حقیقت خود نیست بواسطه
آنکه روم آنست که دو ثلث حرکت را بیندازند و یک
ثلث را اظهار کنند پس با ادغام روم ممتنعست
بواسطه آنکه ادغام مقتضی آنست که مدغم ساکن باشد
و روم اقتضا میکند که متحرک باشد پس اجتماع ضدین لازم
می آید مگر آنکه کلام ایشان را تاویل کنیم و بگوییم که مراد

ایشان بروم نیز اشمام باشد موافق مذهب کوفیون بواسطه
آنکه کوفیین تعبیر از اشمام بروم میکنند پس مراد بعضی از
این باشد که در حال ادغام اشمام جایز است بنابر اصطلاح
بصریین و روم جایز است بنابر اصطلاح کوفیان که عبارت
از اشمام باشد یعنی اشمام جایز است بنابر مذهب بصری
و کوفی هر دو خصوصیت بطایفه دون طایفه ندارد و باآنکه
مراد ایشان بروم روم تقدیری باشد یعنی در حال ادغام
اشمام جایز است لفظاً و روم نیز جایز است اما تقدیراً مثل　　لفظاً
آنکه میگویی اعرب بکراً وقتی یعنی اعراب بده بکر را لفظاً
و وقتی را تقدیراً پس تامل بکن در این مقام که زیرا
که این مقام مطرح افهام اذکیا است والله اعلم و بدانکه
در مثل عذاب النار ربنا و مع الابرار ربنا و مثل کتاب

الفجار لفی

الفجار لفی سجین توهم نشود که بسبب ادغام کسره متطرفه که
سبب اماله بود زایل شد پس اماله جایز نباشد بواسطه
آنکه سکون مدغم عارضیست و سبب اماله اصلیست پس
سکون از جهة آنکه عارضیست بمنزله معدوم است پس منع
از اماله نمیشود زیراکه سبب اماله موجود است که عبارت
از الف و کسره اصلیه ما بعدش باشد اینست که در جمیع مطولات
این فن مسطور است که در مثل عذاب النار ربنا ادغام
مانع اماله نمیشود بلکه در حال ادغام اماله نیز جایز است
والله اعلم بدانکه عاصم از این ادغام کبیر دو کلمه را ادغام
کرده است یکی قال ما مکنی که واقعست در سوره کهف
و دیگر تأمنا که واقعست در سوره یوسف و در تأمنا
در حالت ادغام اشمام لازم باشد و اشمام در این موضع

بهم رسانیدن شعش است بعد از اسکان و ادغام صغیر
آنست که اول از مثلین یا متقاربین یا متجانسین ساکن باشد
و او را در دویم ادغام کنند و این رد و قسمست متفق علیه
و مختلف فیه و هر دو قسم را مفصلا بیان کردیم والله اعلم

فصل دهم در بیان هاء کنایه هاء ضمیر مفرد مذکر غایب
چهار احتمال دارد طرفین او متحرک یا ساکن یا ما قبلش
متحرکست و ما بعدش ساکن یا بر عکس اگر طرفینش متحرک
جمیع قراء صله کرده اند مثل علی بصره غشاوة و اگر طرفینش
ساکن باشد هیچیک از قراء صله نکرده اند مثل منه اسمه
المسیح و اگر ما قبلش متحرک باشد و ما بعدش ساکن باز هیچیک
از قراء صله نکرده اند مثل به السحر و اگر ما قبلش ساکن باشد
ما بعدش متحرک هیچیک از قراء صله نکرده اند مثل فیه هدی

ها عبدالله

مگر عبدالله بن کثیر که یکی از قراء سبعه است که این گونه
هایی که ما قبلش ساکن باشد و ما بعدش متحرک در جمیع قرآن صله
کرده است مگر حفص که یک راوی عاصم است که
موافقت کرده است با ابن کثیر در فیه مهانا که واقعست
در سوره فرقان بدانکه حمزه و ابو عمرو و ابوبکر که یک راوی
عاصم است ساکن گردانیده اند هاء یؤده الیک
و لا یؤده الیک که واقعند در سوره آل عمران
و هاء نوله ما تولی و نصله که واقعند در سوره نساء و هاء
نؤته منها که واقعست در سوره آل عمران و سوره شوری
و ورش که یک راوی نافع است و ابن کثیر و ابن
ذکوان که یک راوی ابن عامر است و کسائی و حفص
که یک راوی دیگر عاصم است بکسر ها و صله با قرات

کرده اند و در این امثله مذکوره و قالون که یک راوی
نافعست بکسر ها و عدم صله خوانده است و هشام که یک
راوی دیگر ابن عامرست بکسر ها و صله خوانده است و
بکسر ها و عدم صله نیز خوانده است و حمزه و ابوعمرو و عاصم
ساکن گردانیده اند در این امثله مذکوره ها، فالقه الیهم
که واقعست در سوره نمل و قالون بکسر ها و بعدم صله
خوانده و در این کلمه مذکوره و هشام بکسر ها و صله ها و بکسر
ها و عدم صله نیز خوانده و ابن کثیر و کسایی و ورش
و ابن ذکوان بکسر ها و صله خوانده اند و در این کلمه مذکوره
ابوعمرو ابوبکر ساکن گردانیده اند ها، یتقه که واقعست
در سوره نور و خلاد که یک راوی حمزه است بسکون ها
خوانده و بکسر ها و صله نیز خوانده و قالون بکسر ها و عدم صله

خوانده

خوانده و هشام بکسر ها و صله و بکسر ها و عدم صله نیز خوانده
و ابن کثیر و کسایی و ابن ذکوان و خلف که یک راوی
دیگر حمزه است بکسر ها و صله خوانده اند و حفص بسکون قاف
و کسر ها و قصر ها یعنی بعدم صله خوانده و سوسی که یک راوی
ابوعمرو است ساکن گردانیده است ها، یاته که واقعست
در سوره طه و قالون بکسر ها و عدم و بصله نیز خوانده و هشام
بکسر ها و بصله خوانده و بکسر ها و بعدم صله نیز خوانده و ورش
و ابن کثیر و دوری که یک راوی دیگر ابوعمرو است
و ابن ذکوان و حمزه و عاصم و کسایی بکسر ها و صله خوانده اند
و سوسی ساکن گردانیده است ها، یرضه لکم و هشام و
دوری بسکون ها خوانده اند و دوری بضم ها و صله نیز خوانده
اند و هشام بضم ها و بعدم صله نیز خوانده و نافع و حمزه

وعاصم بضم ها وعدم صله خوانده اند وابن کثیر وابن ذکوان
وکسائی بضم ها وصله خوانده اند وهشام ساکن کرده اند
است ها خیرا یره وها شرا یره راکه واقعست در سوره اذا
زلزلت ودیگران بضم ها وصله خوانده اند واما ان لم یره
احد که واقعست در سوره بلد جمیع قرا صله کرده اند وابو
عمرو لفظ ارجه که واقعست در سوره اعراف وشعرا بهمزه
وضم ها وعدم صله قرارت کرده اند وابن کثیر وهشام
بهمزه وضم ها وصله قرارت کرده اند وابن ذکوان
بهمزه وکسر ها وعدم صله قرارت کرده است وعاصم وحمزه
بسکون ها وعدم همزه قرارت کرده اند وقالون بکسر ها
وعدم صله وعدم همزه قرارت کرده است وورش وکسائی
بکسر ها وبصله ها وعدم همزه قرارت کرده اند چنانکه شیخ شاطبی

تصرح بان

تصرح بان کرده وفی انقر ارجه بالهمزه ساکنا وفی
الهاء ضم لف دعواه حرملا واسکن نصیرا فاز واکسر
لغیرهم وصلها جوادلو ون ریب لنوصلا یعنی
مدلول نقر که عبارت از ابن کثیر وابی عمرو وابن عامر
قرارت کرده اند لفظ ارجه که واقعست در سوره اعراف
وشعرا بهمزه ساکنه وباقون که کوفیین ونافع باشند بحذف
همزه قرارت کرده اند وضمه داده اند در موضعین
ها را هشام که صاحب لام لف باشد وابن کثیر که
صاحب دال دعواه باشد وابو عمرو که صاحب حاء
حرملا باشد وساکن کرده اند ها را در موضعین عاصم که مدلول
نون نصیرا است وحمزه که مدلول فاء فاز باشد وکسره داده اند
نافع وکسائی وابن ذکوان وصله کرده اند ها را در موضعین

ورش که مدلول جیم جواد باشد و ابن کثیر که صاحب
دال دون باشد و کسائی که مدلول راء رب باشد و هشام
که مدلول لام لتو صلا باشد پس ابو عمرو بهمزه و ضم ها و عدم
صله قرائت کرده است و ابن ذکوان بهمزه و کسر ها و
عدم صله قرائت کرده است و عاصم و حمزه بعدم
همزه و سکون ها قرائت کرده اند و قالون بعدم همزه
و کسر ها و عدم صله قرائت کرده است و ورش و کسائی
بعدم همزه و کسر ها و صله ها قرائت کرده اند **فصل یازدهم**
در بیان احکام راء راء بر دو قسم است متحرک و ساکن
اگر متحرک است در صورتی که مضموم است مثل یفترون
یا مفتوح است مثل اردنا مفخم است و در صورتی که مکسور است
مثل رجالا مرقق است و اگر ساکن است یا در وسط کلمات یا در آخر

کلمات اگر در وسط کلمات ما قبل او اگر مفتوح است مثل
یرجعون یا مضموم است ترجعون مفخم است و اگر مکسور
است مرقق است به سه شرط **اول** آنکه کسره و راء هر دو در یک
کلمه باشند مثل فرعون که اگر در دو کلمه باشند مفخم است
مثل ام ارتابوا **دوم** آنکه کسره ما قبل اصلی باشد که اگر عارضی
باشد مفخم است مثل ارجعوا **سیم** آنکه ما بعد راء حرف
استعلا نباشد که اگر حرف استعلا باشد مفخم است مثل
مرصادا و اگر در آخر کلمه است مرقق است یکی از چهار
از چهار شرط **اول** آنکه ما قبل راء یاء ساکنه باشد مثل
قدیر و **دوم** آنکه ما قبل را مکسور باشد مثل قد قدر **سیم** آنکه
ما قبل را حرف ساکنی باشد که پیش از آن ساکن کسره باشد
مثل السحر مگر آنکه آن حرف ساکن حرف استعلا باشد مثل

[illegible]

مضر و قطر که در حالت وقف خلاف در تفخیم و ترقیق
او در مصر تفخیم اولیست و در قطر ترقیق تا آنکه وقف
موافق وصل باشد در کلمتین مذکورتین چهارم آنکه قبل را یا الفی
باشد که اماله کرده شده باشد مثل انهار موافق مذهب بعضی
از قرا که اماله میکنند الفی را که واقع باشد قبل از راء متطرف
مکسور و در کلمه فرق در حالت وصل تفخیم و ترقیق هر دو جایزست
نزد جمیع قرا و در حالت وقف اولی تفخیم است بدانکه ورش
که یک راوی نافع است هر رائی که مفتوح باشد یا مضموم
از اینکه را در وسط کلمه واقع شده باشد یا در آخر کلمه که را را
مرقق میخوانند یکی از شروط که مذکور خواهد شد و شروط آن
اول آنکه ما قبل را ساکنه متصله باشد اعم از اینکه ما قبل یا
مفتوح باشد یا مکسور مثل فالمغیرات و قدیرا و خیرا و غیرهم و ظهیرا

وما شدان

وماشدان و قید کردیم که یا متصله باشد یا آنکه منفصله
بیرون رود مثل فی ریب و مقتضی رو سهم زیرا که
درین صورت تفخیم را میخواند دوم آنکه ما قبل را کسره
متصله لازمه باشد نحو یغفر و الآخرة و تبصره و صابرا و ما تشد
آن بشرط آنکه بعد از را حرف استعلا نباشد که اگر بعد از را
حرف استعلا باشد مثل فراق و صراط ورش تفخیم میخواند
و قید کردیم که کسره متصله باشد تا اینکه منفصله بیرون رود
مثل ابوک امرء سوء و قالت امراة العزیز زیرا که
ورش درین صورت تفخیم را میخواند و قید کردیم که
کسره لازمه باشد تا آنکه عارضی بیرون رود نحو ارکب ورشید
زیرا که ورش درین صورت تفخیم را میخواند سیم آنکه
ما قبل را حرف ساکن کسره باشد نحو الذکر و سدره و

والعبره بشرط انکه حرف استعلا باشد که اگر ان حرف ساکن حرف
استعلا باشد نحو اصبر هم و فطرت الله و مصر اورش تفخیم
را میخواند مگر انکه حرف استعلا خا معجمه باشد مثل اخراجا که
درین صورت بترقیق را میخواند و تفخیم میکند ورش رای
که حایل باشد در اسم عجمی نحو ابراهیم و اسرائیل و عمران
و ارم ذات و تفخیم میکند نیز رای مکرره را نحو ضرارا و مدرارا
و فرارا و الفرار و ورش بترقیق رای اولی از والی العالی
بشرر کالقصر میخواند وصلاً و وقفاً باتفاق اصحاب این فن
از جهت کسره رای ثانیه اما رای ثانیه نیز ترقیق میکنند در حالتین
اما در حالت وصل زیرا که را مکسور است و اما در حالت
وقف از جهت حرف ممالی که قبل از و واقع شده است
یعنی رای اولی و در اولی الضرر تفخیم رای اولی میخواند از جهت حالت

ضاد و از برای

ضاد و از برای ورش در کلمه حیران دو وجه است تفخیم و ترقیق
اما ترقیق نزد ابن فهر راجح است و بدانکه هرگاه حایل شود میان
رای مفتوحه منونه یا مضمومه منونه و میان کسره موثره حرف ساکن
که غیر یا باشد و ان حرف ساکن مظهر و مفخم باشد مثل ذکرا و وزرا
و سترا و حجرا و ذکرا مبارک پس از برای ورش در حال وصل
دو وجه است تفخیم و ترقیق و قید کردیم که ساکن غیر یا باشد تا انکه مثل
قدیرا و تدیرا بیرون رود و قید مظهر کردیم تا انکه مدغم مثل سرا
و امر مستقرا بیرون رود زیرا که ورش درین دو صورت
بترقیق را میخواند بلا خلاف و مفخم گفتیم تا انکه اگر ان حایل
حرف استعلا باشد بیرون رود مثل مصرا زیرا که ورش درین
صورت تفخیم را میخواند بلا خلاف و در حالت وصل قید کردیم
تا انکه حالت وقف بیرون رود زیرا که ورش در حالت

وقف بر قبق را میخوانند بدان وفقک الله تعالی که کسره بر
چهار قسم است متصله لازمه و متصله عارضه و منفصله لازمه و منفصله
عارضه مراد بکسره متصله لازمه انست که کسره و راء در یک کلمه باشند
اما کسره داخل شده باشد بر حرف اصلی نحو الاخره یا بر حرفی که بمنزله
اصلی کردانیده شده باشد مثل محراب و مرفقا زیرا که میم بمنزله جزء
این کلمه کردانیده شده که اکر میم را اسقاط کنند فساد در مقصود
بهم میرسد و معنی متفاوت میشود و مراد بکسره متصله عارضه انست که
کسره داخل شده باشد بر حرفی که ان حرف داخل شده است
بر کلمه که مشتمل بر راء است اما ان حرف داخل بمنزله جزء ان کلمه کردانیده
نشده باشد مثل بربهم و لرسوله و ارجعوا زیرا که اکر حرف جر و همزه
وصل از کلمه که مشتمل بر راست اسقاط کنند فساد در معنی ان کلمه بهم نمیرسد
مثل اکر تو اسقاط باء حرف جر یا لام جر را از بربهم و لرسوله معنی

ابرادل

رب و رسول متفاوت نمیشود بلکه ربطی که بما قبلش داشت
مختل میشود و همچنین اکر همزه وصل ساقط شود و در درج بسبب
واو یا فا یا ثم فساد در معنی کلمه سانح نمیشود اما اکر اسقاط کنی
میم را از کلمه محراب فساد در معنی این کلمه بعینها بهم میرسد و مراد
بکسره منفصله لازمه انست که کسره داخل شده باشد بر کلمه
دیکر که قبل از راست اما ان کلمه لازمه البناء بر کسر باشد
مثل ابوک امرا سواء و مراد بکسره منفصله عارضه انست که
کسره داخل شده باشد بر کلمه که قبل از راست و نبوده باشد ان
کلمه لازمه البناء بلکه کسره اعرابی باشد مثل باذن ربهم یا کسره
داده میشود ان کلمه از جهة التقاء ساکنین نحو ان یا مبنی بر کسر شده باشد
از جهة اتباع مثل رب ارجعون که اصلش ربی بوده است
و کسره داده شده ما قبل یا از جهة متابعت یا پس حذف کرده شده

یا واکتفا کرده شد بکسر ما قبل آن **فصل دوازدهم در بیان احکام**
مد بدانکه حرف مد سه است واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن
ما قبل مکسور و الف **بدانکه** هرگاه بعد از این حروف ثلثه سبب
مد نباشد یک الف دارند و این را مد طبیعی و ذاتی و اصلی
گویند و هرگاه بعد از این حروف ثلثه سبب مد باشد مد زاید
شود و بقدر پنج الف موافق قراءت حمزه و ورش
و بقدر چهار الف موافق قراءت عاصم و بقدر سه الف
موافق قراءت ابن عامر و کسایی و بقدر دو الف
موافق قراءت ابن کثیر و این را مد فرعی گویند و بعضی
از قرا متفاوت شدن مد فرعی را در ما بین قرا غیر آنچه
مذکور شد گفته اند اما معمول به نیست و سبب بر دو قسم است
سبب معنوی یا لفظی و مراد از سبب معنوی مبالغه کردن

در نفی

در نفی است مثل لا جرم و لا ریب و این مخصوص
قراءت حمزه است که در مواضع کلام منفی حرف
نفی را مد میدهد از جهت مبالغه در نفی و از جمله است مد
تعظیم در کلمه توحید مثل لا اله الا الله و لا اله الا هو
که قاریان منفصل نیز اینجا مد میکنند بجهت قصد مبالغه در
نفی و سبب معنوی تر و این همان نه لفظی که سبب این مد
باشد بعد از حرف مد زیرا که این سبب ملحوظ ایشان نیست
زیرا که ایشان قاریان منفصل اند بلکه سبب ترد این
تفصیل معامله در نعت چنانکه مفصلا در مطولات
این فن مذکور شد و لفظی بر دو قسمت همزه است یا
حرف ساکن و همزه نیز بر دو قسمت مقدمست
بر حرف مد یا موخر است از حرف مد اگر مقدم

بر حرف مد باشد مستحبک از قراء مد میدهند مگر ورش
و بدانکه هرگاه همزه بر حرف مد مقدم باشد ورش بطول
و توسط و قصر میخوانند اعم از اینکه همزه ثابت باشد یعنی بر حال
خود باقی بوده باشد مثل امنوا و امنتم یا تغیر داده شده باشد
بنقل یا بابدال یا تسهیل همزه منقول مثل من امن
و للایمان و مثل مبدله مثل هولاء اله و مسهله مثل
ءامنتم چنانکه شیخ شاطبی تصریح بان کرده و ما بعد همزه
ثابت او مغیر فقصر و قد یروی لورش مطولا یعنی حرف
مدی که واقع باشد بعد از همزه ثابت یا مغیر پس ورش
بقصر میخوانند و گاهی روایت کرده میشود مد از برای
ورش در حالتی که مد طولانی است و وسط قوم کامر
هولاء الهة ءاتی للایمان مثلا یعنی مد داده اند حرف مدیکه

واقع باشد بعد از همزه ثابت یا مغیر مد متوسطی قومی از برای
ورش مثل امن که مثال ثابت و محقق است و
مثل هؤلاء الهة که مثال ابدال است زیرا که ورش
همزه الهة را ابدال میکند بجنس حرکت ما قبلش و میگوید
هولاء یالهة چنانچه در مقامش بتفصیل مذکور است و
مثل اتی که او نیز مثال محقق است و مثل الایمان
که مثال نقل است زیرا که ورش نقل میکند حرکت
همزه ایمان را بما قبلش و همزه را حذف میکند و میگوید
للایمان چنانچه در مبحث نقل حرکت همزه بتفصیل
مسطور است و ورش از این قاعده که مذکور
شده است مستثنا کرده است یاء اسرائیل را هر جا که
واقع شود که بطول و توسط قرائت نکرده بلکه بقصر

فقط قرات کرده و همچنین استثنا کرده است حرف مدی که
واقع باشد بعد از همزه که آن همزه واقع شده باشد بعد از حرف
ساکن صحیح متصل مثل قرآن و ظمآن و مسئولا و قید ساکن
کردیم تا آنکه همزه که بعد از حرف متحرک صحیح باشد بیرون رود
مثل لاهیه زیرا که ورش درین صورت بطول و توسط
و قصر میخواند و قید صحیح کردیم تا آنکه معتل العین از آنکه حرف مد یا لین
باشد بیرون رود مثل جاءانا الموءده زیرا که ورش درین صورت
نیز بطول و توسط و قصر میخواند و قید متصل کردیم تا آنکه همزه
که واقع باشد بعد از ساکن منفصل مثل لن من بیرون رود
زیرا که ورش درین صورت نقل حرکت همزه میکند بما قبل
و همزه را حذف میکند و بطول و توسط و قصر میخواند و همچنین
استثنا کرده است حرف مدی که واقع باشد بعد از همزه وصل مثل

ابرقرآن

ایت بقران و اوتمن و این مستثنایی که مذکور شد در تیسیر
مذکور است و بغیر آنچه مذکور شد در تیسیر مذکور شد دیگر موضع استثنائی
از برای ورش ازین قاعده ذکر نکرده اما بعضی از قرا
مثل مکی و مهدوی و دانی در آنجا سه موضع دیگر نقل کرده اند
ورش ازین قاعده مذکوره استثنا کرده که بطول و توسط
نمیخوانده بلکه بقصر میخوانده لفظ یواخذ است بهر نحو که واقع شود
مثل لا یواخذکم الله و لا تواخذنا و لو یواخذ الله لفظ
آلان است که واقعست در دو موضع سوره یونس که اصلش
ءالان بوده است همزه اولی همزه استفهام است و همزه ثانیه
همزه وصل و همزه ثانیه را جمیع قرا بدو وجه میخوانند تسهیل تا آنکه
ابدال میکنند همزه ثانی را با الف و مراد از استثنا لفظ آلان
مد الف آخر است چنانکه شراح شاطبیه تصریح بآن کرده اند

وگفته اند که ورش نقل میکند حرکت همزه ثانیه را بلام
و همزه را حذف میکند و میگوید الان پس درین همزه مغیره
نقل خلاف است میان قرا در اشباع و عدم اشباع
او و مد الف اولی پس هر انکه مد اولا یا از جهة سکون معتد است
پس البته ورش مد میکند و یا از جهة همزه متقدمست پس ورش
بطول و توسط و قصر میخوانند و قید کردیم که اصلش الان
بوده است اولی همزه استفهامیست و ثانیه خبری با انکه الان
خفف الله والان حصحص الحق بیرون روند زیرا که ورش
درین کلمتین نقل حرکت همزه میکند بما قبل و همزه را حذف
میکند و بطول و توسط و قصر میخوانند بلا خلاف لفظ عادا
الاولی است که واقعست در سوره نجم که نافع نقل حرکت همزه
میکند بلام و همزه را حذف میکند و ادغام میکند تنوین را در لام

وقالون

وقالون اثبات میکند همزه ساکنه در موضع واو در حالت
وصل و در حالت وقف بسه وجه قراءت میکند الاولی باثبات
همزه وصل وضم لام بهمزه ساکنه در موضع واو و لُولا
بحذف همزه وصل وضم لام و بهمزه ساکنه در موضع واو
والاولی باثبات همزه وصل و عدم نقل حرکت همزه بلام
و ورش اثبات نمیکند بهمزه ساکنه در موضع واو بلکه در حال
وصل نقل حرکت همزه میکند بلام و همزه را حذف میکند
و ادغام میکند تنوین را در لام و در حال وقف بدو وجه
قراءت میکند الاولی باثبات همزه وصل وضم لام و بواو
ساکنه بعد از لام و لولی بحذف همزه وصل وضم لام و بواو
ساکنه بعد از لام پس و ورش درین کلمه همزه که تغیر داده شده است
بنقل بطول و توسط و قصر میخواند و بعضی اشباع میکنند و

ومیگویند که ورش در این کلمه بطول و توسط و قصر میخوانند بلکه
بقصر فقط میخوانند و بدانکه جمیع قرا اتفاق دارند در استثنا الفی که
مبدل باشد از تنوین در حالت وقف مثل ملجا و لا یسمع الا
دعا که ورش درین صورت بطول و توسط میخوانند بلکه بقصر فقط
میخوانند و بدانکه هرگاه ملاقات کنند همزه و حروف لین در
یک کلمه و همزه مؤخر باشد از حروف لین و حروف لین عبارتست
از واو و یائی که ساکن باشد و ماقبل یا و واو مفتوح باشد اعم
از آنکه همزه در طرف واقع شود یا در وسط مثل شیء و سوء
و کهیئة الطیر که ورش بطول و توسط قرات میکند وصلا
و وقفا و اما سایر قرا اگر متوقف باشد مثل شیء در حال
وصل بقصر میخوانند و در حال وقف بطول و توسط و قصر
و اگر همزه متوسط باشد مثل کهیئة الطیر در حالین بقصر میخوانند و قید کردم

که همزه یا

که همزه یا حروف لین در یک کلمه باشد مثل یا بنی آدم
و خلوا الی بیرون رود زیرا که ورش درین صورت
در حروف لین طول و توسط نمیدهد بلکه نقل حرکت
همزه میکند بماقبل و همزه را حذف میکند پس درین صورت
حروف لین بسکون خود باقی نخواهند بود بلکه متحرک میشوند
و قاعده مذکوره در حروف لین جاری بوده در واو
و یاء متحرک بدانکه میان قرا اختلافست در استثناء
واو کلمه سوآت از برای ورش مثل ما وری عنهما من
سوآتهما و بدت لهما سوآتهما لیریهما سوآتهما یواری سوآتکم
پس بعضی از قرا میگویند که ورش در این کلمه بمد و طول
قرات نمیکند بلکه بقصر فقط قرات میکند پس بنا بر آن
از قاعده مذکوره مستثنی خواهد بود و بعضی میگویند که

ورش بمد و توسط قراءت میکند و بقصر قراءت پس
بنا بر مذهب ابن بعض از قاعده مقدمه مستثنی نخواهد
بود بلکه قاعده مذکوره درین کلمه مذکوره نیز جاری خواهد بود
و قید کردیم که خلافست در استثنا و عدم استثنا واو
سوآت زیرا که خلافی نیست در همزه که واقعست بعد از
واو که ورش بطول و توسط قرار میکند و خلافی هست
میان قرا در استثنا واو موده که واقعست در سوره
تکویر و واو موئلا که واقعست در سوره کهف که ورش
درین دو کلمه بطول و توسط قراءت نمیکند بلکه بقصر فقط
قراءت میکند قید کردیم که خلافست در استثنا واو موده
زیرا که خلافی نیست در همزه که واقعست بعد از واو که
ورش بطول و توسط و قصر میخواند چنانچه تصریح شاطبیه

تصریح با

تصریح بان کرده وفی واو سوآت خلاف لورشهم
وعن کل الموؤدة اقصر وموئلا یعنی در واو کلمه سوآت خلافست
از برای ورش در استثنا او و عدم استثنا او و از جانب
کل قرا قصر کن از برای ورش واو موده را که واقعست
در تکویر واو و موئلا را که واقعست در کهف و اگر همزه موخر
باشد از حروف مد یا اینست که با حروف مد در یک
کلمه واقع اند یا اینست که حروف مد با همزه در دو کلمه واقعند
باین معنی که حروف مد در اخر کلمه واقع اند و همزه در اول
کلمه دیگر پس اگر همزه با حروف مد در یک کلمه باشند این را
متصل و واجب گویند مثل جیء و سوء و ماء پس جمیع قرا
اتفاق دارند بر مد کردن این نوع از مد لیکن ورش و
حمزه بقدر پنج الف مد میکنند و عاصم بقدر چهار الف و کسایی

وابن عامر بقدر سه الف مد میکنند وابن کثیر و ابو عمرو و
قالون بقدر دو الف مد میکنند و این تفصیل در بعض
نسخ شاطبیه مذکور است : یمد بقدر خمس ورش وحمزه : والکل ربع
نجم والثلث رضا کلا : والاثنین بر دارم حامد وذا مراتب
مد جار الهمزه مسجلا یعنی بقدر پنج الف مد میکنند ورش وحمزه
وبقدر چهار الف مد میکنند عاصم که صاحب نون نجم است
وبقدر سه الف مد میکنند کسائی که صاحب را رضا است
وابن عامر که صاحب کلا است و بقدر دو الف مد میکنند
قالون که صاحب با بر است وابن کثیر که صاحب دال
دارم است وابو عمرو که صاحب حا حامد است واگر
حروف مد با همزه در دو کلمه باشند اینرا مد منفصل و جائز
گویند مثل بما انزل وقوا انفسکم وفی امها رسولا پس میان قراء

خلاف

خلاف در مد و عدم مد این نوع از مد پس قالون و
دوری مد و عدم مد هر دو را تجویز میکنند لیکن اگر مد را اختیار
کنند دو الف مد میکنند وسوسی وابن کثیر مد میکنند چنانکه
شیخ شاطبی تصریح بان کرده : فان ینفصل فالقصر بادر
طالبا : بخلفهما یرویک درا ومخضلا : یعنی اگر منفصل
باشد حروف مد از همزه یعنی حروف مد در آخر کلمه باشند
وهمزه در اول کلمه دیگر پس قالون که صاحب با بادر
است و دوری که صاحب طا طالبا است مد و عدم مد
هر دو را تجویز میکنند وسوسی که صاحب یا یرویک است
وابن کثیر که صاحب دال درا است مد میکنند وورش
وحمزه مد میکنند بقدر پنج الف وعاصم مد میکنند بقدر چهار الف
وابن عامر وکسائی مد میکنند بقدر سه الف واگر سبب

مد حرف ساکن باشد حال خالی از ان نیست که این
حرف ساکن سکونش لازم است یا عارض و
سکون لازم موافق مشهور انست که در حالت وصل
و وقف هر دو ساکن باشد و بعضی از قرا گفته اند که سکون
لازم انست که در جمیع قرات ساکن باشد پس لفظ
محیای موافق قرات نافع که یا را در حالتین ساکن گفته
داخل در لازم خواهد بود موافق تفسیر مشهور زیراکه بر
صادق است که موافق این قرات وصلا و وقفا ساکن است
و داخل در عارض خواهد بود موافق تفسیر ثانی زیراکه
بر و صادق است که در جمیع قرات ساکن نیست بلکه در
قرات نافع ساکن است بدانکه سکون لازم بر دو
قسم است مظهر و مدغم مظهر انست که حرف ساکن لازم

۱ ادغام در ما بعدش نشده باشد و این را مد لازم مظهر میگویند
و این سکون لازم مظهر در حروف مقطعه می باشد مثل میم
الم و المص و ص و القران و ق و القران و در غیر حروف
مقطعه نیز می باشد مثل الان در دو موضع سوره
یونس و مدغم انست که حرف ساکن لازم ادغام
در ما بعدش شده باشد و انرا مد لازم مدغم میگویند و سکون
لازم مدغم نیز در حروف مقطعه می باشد مثل لام
الم و المص و المر و در غیر حروف مقطعه نیز می باشد مثل
دابة و تحاجونی و لا الضالین بدانکه هرگاه حروف
مدی باشد و سبب مد حرف ساکن باشد اعم از اینکه
مدغم باشد یا مظهر و اعم از اینکه در حروف مقطعه باشد
یا در غیر حروف مقطعه که جمیع قرا اتفاق دارند بر مد

سبب مد هرگاه حرف ساکن باشد احتمال دارد که مراد
سکون لفظی باشد پس بنابراین لفظ الان موافق قرائت
نافع که نقل حرکت همزه میکند بلام واخل ساکن لازم
لفظی نخواهد بود پس از برای ورش که یک راوی نافعست
طول و توسط و قصر خواهد بود از جهة همزه متقدمه و احتمال دارد
که مراد اعم از لفظی و تقدیری باشد پس بنابراین از برای
ورش در کلمه مذکوره طول فقط خواهد بود از جهة سکون مقدر
و سکون عارض موافق مشهور انست که در حال وصل متحرک
باشد و در حال وقف ساکن و سکون عارض نیز دو قسمست
مظهر و مدغم سکون عارض مظهر انست که این حرف
ساکن ادغام در مابعدش نشده باشد و این را مد عارض مظهر
گویند مثل نستعین و ضالین و مدغم انست که حرف ساکن

ادغام در ما

ادغام در مابعدش شده باشد و این را مد عارض مدغم میگویند
مثل قال لهم والرحیم ملک موافق قرائت ابی عمرو مد لازم هرگاه
سبب مد سکون عارض باشد اعم از اینکه مظهر باشد یا مدغم و اعم
از اینکه قبل از حروف مد باشد یا حرف لین که طول و توسط
و قصر هر سه جایز است و اگر بجای حرف مد حرف لین باشد
و حرف لین عبارتست از واو و یای که ساکن باشد و ما
قبل واو و یا مفتوح باشد پس بدانکه حرف ساکنی که بعد از
حروف لین واقع میشود همزه است یا غیر همزه اگر همزه
باشد تفصیل مذکور شد و اگر غیر همزه باشد یا انست که لازمست
یا عارض اگر لازم باشد مظهر خواهد بود یا مدغم لازم مظهر مثل
لفظ عین که واقعست در فاتحه و مریم و شوری که جمیع قرا طول
و توسط میخوانند چنانچه بعد ازین تفصیل مذکور خواهد شد و لازم مدغم مثل

ها بتن وارنا الذين موافق قراءت ابن کثیر که در کلمتین مشدد
نون قرأت میکند وابن کثیر در کلماتی مذکوره بتین بطول وتوسط
میخواند نه بقصر وعارض نیز دو قسم است مظهر ومدغم عارض
مظهر مثل اللیل والخوف والمیت پس از برای جمیع قرا
در حالتی که وقف باسکان یا اشمام کنند طول وتوسط
وقصر هر سه جایز خواهد بود وعارض مثل اللیل لباسا وکیف
فعلنا موافق قراءت ابی عمرو از برای ابی عمرو طول وتوسط
وقصر هر سه جایز است بدانکه حروف مقطعه که واقع اند در
اوایل سور منقسم میشود به ثنائی وثلاثی وثلاثی منقسم میشود
بساکن الوسط ومتحرک الوسط وساکن الوسط منقسم میشود
بانکه این ساکن مد است یا حرف لین پس اگر حروف
مقطعه ثنائی باشند واین پنج حرف است را وها ویا

وطا وحا

وطا وحا را مثل رائی که الر والمر واقعست وها مثل هائی
که در کلمه کهیعص وطه واقعست ویا مثل یائی که در کلمه کهیعص
واول یس واقعست وطا مثل طائی که در کلمه طه واول طسم
ودوگانه وطس واقعست وحا مثل حائی که در اوایل سور حوامیم
واقعست پس جمیع قرا درین پنج حرف بقدر یک مد میکشند
واسطه آنکه حرف مد درین سور موجود است واما سبب
مد بعد از حرف مد معدومست زیرا که حرف ساکنی بعد از
حرف مد درین پنج حرف نیست چنانکه شیخ شاطبی تصریح
باین کرده در رساله شاطبیه وفی نحو طه القصر اذ لیس ساکن
یعنی در طه ومثلش قصر ارجح است زیرا که حرف ساکنی
بعد از حرف مد در طه ومثلش موجود نیست واگر حروف مقطعه
ثلاثی ساکن الوسط باشند وآن ساکن حرف مد باشد وآن

هفت حرف لام وکاف وصاد وقاف وسین ومیم
ونون ولام مثل لامیکه در کلمهٔ الم والمص والمر والر واقعست
وکاف مثل کافی که در کلمهٔ کهیعص واقعست وصاد مثل صادی
که در کلمهٔ المص وصاد والقران وکهیعص واقعست وقاف
مثل قافیکه در کلمهٔ ق والقران وحمعسق واقعست وسین
مثل سینی که در کلمهٔ یس وطس وطسم واقعست ومیم مثل
میمی که الم والمص وطسم واقعست ونون مثل نونی که
در کلمهٔ یس وطس ون والقلم واقعست پس جمیع قرا
اتفاق دارند بر مد زیراکه حرف مد وسبب هر دو موجودند
درین سور واگر حروف مقطعهٔ ثلاثی ساکن الوسط باشند
وان ساکن لین حرف وان یک حرف هست مثل لفظ
عینی که واقعست در فاتحهٔ مریم وشوری مثل کهیعص وحمعسق

پس جمیع

پس جمیع قرا بطول وتوسط قرات میکنند چنانکه شیخ
شاطبی تصریح بان کرده: وفی عین الوجهان والطول
فضلا: یعنی در لفظ عینی که واقعست در فاتحهٔ مریم وشوری
جمیع قرا را دو وجه است طول وتوسط اما طول ارجحست
از توسط واگر حروف مقطعهٔ ثلاثی ومتحرک الوسط باشند
مثل لفظ الف پس جمیع قرا اتفاق دارند بر عدم مد زیرا
که اگرچه سبب مد موجود است که عبارت از حرف ساکن باشد
اما حرف مد معدوم است زیراکه در لفظ الف حرف مدی
نیست چنانکه شیخ شاطبی تصریح بان کرده: وما فی الف
من حرف مد فیمطلا: یعنی در لفظ الف مدی نه اصلی ونه فرعی
زیراکه در لفظ الف حرف مدی موجود نیست قبل از حرف
ساکن تا انکه باعث مد شود واگر کسی گوید که الف حرف

مدات پس چگونه شما میگویید که حرف مد موجود نیست
قبل از سبب جواب میگوییم که مسمی لفظ حرف مدات
نه لفظ الف پس مورد ایجاب و سلب مختلف است
بدانکه هرگاه سبب مد متغیر شود من حیث الذات یا من حیث
الصفة خواه همزه و خواه ساکن مد و قصر جایز است اما مد از
جهة عدم اعتبار بعارض و اما قصر از جهة اعتبار کردن
مر عارض را پس هرگاه وصل کنند میم الم سوره ال عمران
را بلفظ جلاله جمیع قرا را دو وجه جایز است مد و قصر و همچنین
از برای ورش در میم الف لام میم احسب الناس در حالت
نقل حرکت همزه بمیم دو وجه جایز است مد و قصر و همچنین مثل
هولاء ان کنتم موافق قرات بزی و قالون که تسهیل همزه
اولی میخوانند مد و قصر جایز است و تحقیق در این مقام است

که اگر اثر سبب باقی باشد که سبب ذاتا متغیر شده باشد مثل جاء
امرنا موافق قرات ابی عمرو و قالون و بزی که اسقاط
همزه اولی میکنند و مثل الم الله در حال وصل در این حالت
قصر اولی باشد و اگر چنانچه اثر سبب باقی باشد که سبب صفة
متغیر شده باشد مثل هولاء ان کنتم موافق قرات بزی
و قالون که تسهیل همزه اولی میخوانند که همزه در صفت خود که
تحقیق باشد متغیر شده مد اولی باشد و **بدانکه** در قران عظیم شش
موضع است که همزه استفهام با همزه وصل جمع شده و
ان کلمه الذکرین است در دو موضع انعام و لفظ الان
در دو موضع سوره یونس و لفظ الله یکی در سوره
یونس و دیگری در سوره نمل که جمیع قرا را دو وجه است
تسهیل همزه ثانیه یا ابدال همزه ثانیه بالف یا مد اما ابدال

اولی است چنانچه شیخ شاطبی تصریح بان کرده و ان

همزه وصل بین لام مسکن و همزة الاستفهام فامدده

مبدلا فلکل ذا اولی و یقصره الذی یسهل عن کل کالان

مثلا یعنی اگر واقع شود همزه وصل مفتوحه میان همزه

استفهام و لام تعریف پس بدل کن همزه ثانیه را بالف

و مد کن الف را و از برای کل قرا ابدال اولی است

از تسهیل و قصر میکند انکسی که تسهیل میکند همزه ثانیه را از جانب

کل قرا مثل الان بدانکه بعضی از استادان گفته اند

که هر جا مدی باشد که طول و توسط و قصر دران جایز باشد

مثل نستعین طول اولیت از توسط و توسط اولیت

از قصر و اگر بجای حرف مد حرف لین باشد مثل خوف

و شیء قصر اولیت از توسط و توسط اولیت از طول والله اعلم

فصل سیزدهم در بیان احکام وقف بدانکه وقف

در لغت بمعنی بند کردن و بریدن است و در اصطلاح قرا

قطع کلمه است از ما بعدش و درین دو مطلب است

مطلب اول در احکام وقف بدانکه قاری را ممکن

نیست که قصه را تمام بیک نفس بخواند یا سوره بیک

نفس بخواند لابد اختیار وقف باید کرد از جهت

استراحت نفس و بدانکه وقف بر چهار قسم است تام

و کافی و حسن و قبیح وقف تام انست که کلمه موقوف علیه

را تعلق بما بعد نباشد نه از روی معنی نه از روی لفظ

مثل وقف و مالک یوم الدین و ابتدا بایاک نعبد

مثل وقف بر اولئک هم المفلحون و ابتدا بان الذین

کفروا و تام از جهت ان گویند که کلام تمامست و

مخاطب را اضطراری نیست پس در اینجا وقف توان
کرد و ابتدا بما بعد آن توان کرد و این وقف تام اکثر
اوقات در فواصل و رؤس آی باشد و گاهی وقف میشود
قبل از انقضاء فاصله مثل آیه کریمه وجعلوا اعزة اهلها اذلة
پس قول خدای تعالی اذلة آخر کلام بلقیس است و یفعلون
رأس آیه است و گاهی وقف میشود بعد از انقضاء فاصله
مثل آیه وانکم لتمرون علیهم مصبحین وباللیل از جهت آنکه رأس آیه
مصبحین است و تمام میشود کلام نزد قول باری تعالی وباللیل
و مثل علیها یتکئون وزخرفا از جهت آیه رأس یتکئون است
و کلام تمام میشود نزد قول خدای تعالی وزخرفا از جهت آنکه
وزخرفا معطوفست بر سقفا و کافی آنست که کلمه موقوف علیه
را تعلق بما بعد باشد از روی معنی نه از روی لفظ مثل وقف بر

مما رزقناهم

مما رزقناهم ینفقون و ابتدا به والذین یؤمنون و مثل
وقف بر من قبلک و ابتدا به وبالآخرة کافی از جهت
آن گویند که وقف بروی خوبست و مخاطب را کافیست
و ابتدا بما بعد آن جایزست وقف حسن آنست که
کلمه موقوف علیه را تعلق بما بعد باشد از روی لفظ نه
از روی معنی مثل وقف بر الحمد لله و ابتدا برب العالمین
و حسن از جهت آن گویند که معنی مفهوم میشود و وقف
مفید است اما ابتدا بما بعد آن حسن نیست مگر
در رؤس آی که ابتدا بما بعد آن جایزست و وقف
قبیح آنست که تعلق بما بعد از روی لفظ و معنی هر دو
داشته باشد و معنی مفهوم نشود مثل وقف بر بسم از بسم الله
یا بر مالک از مالک یوم الدین قبیح از جهت آن گویند که

معنی مفهوم نمیشود و فایده بر وقف مترتب نمیشود و
مخاطب چیزی از این کلام نمی فهمد و این وقف جایز نیست
مگر بضرورت مثل انقطاع نفس یا تبیین وجوه قرائت
و ابتدا بما بعد آن نشود اگر چه البته اعاده کلمه موقوف علیه
باید نمود و بعضی از شراح جزری چنین گفته اند که اگر کلام
تمام نشود مگر بما بعدش مثل وقف بر شرط دون جزا
این را قبیح گویند و اگر کلام تمام شود معنیش مفهوم شود بدون
ما بعدش اگر تعلق اصلا نداشته باشد بما بعدش نه لفظ
و نه معنی این را تام گویند و اگر کلام تعلق داشته باشد من
حیث المعنی نه از حیث لفظ این را کافی گویند و اگر تعلق
از جهتین داشته باشد این را حسن گویند بدانکه مراد
از تعلق معنوی فقط آنست که تعلق از حیث معانی فقط

باشد

باشد و تعلق از حیث اعراب کلام سابق بما بعدش نباشد
مثل قول خدای تعالی در ان الذین کفروا سواء علیهم ءا
نذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون بواسطه آنکه این تعلق بما
بعدش از حیثیت لفظ و اعراب ندارد ولیکن از برای
وی تعلق از حیثیت معنی بما بعدش هست بواسطه آنکه قول
خدای تعالی ختم الله علی قلوبهم اخبار است از حال
کافرین زیرا که ضمیر در علی قلوبهم راجع است به الذین
کفروا پس آیه سابقه را تعلق هست به آیه لاحقه از جهه معنی
و مراد از تعلق لفظ فقط آنست که کلام سابق تعلق بما
بعدش از حیثیت اعراب داشته باشد مثل آنکه لاحق
صفه سابق باشد معطوف بر سابق باشد بشرط آنکه
کلام سابق تحقیقی باشد که حسن باشد سکوت بر و مثل قول

خداي تعالى الحمد لله واسطه انكه تعلق بما بعدش از حيث
معنى دارد لكين تعلق من حيث الاعراب دارد وواسطه انكه
رب صفة الله است پس كى بر الله وابتدا كنى برب سزاوار
نيست واسطه انكه رب صفة الله است ووقف بر موصوف
وابتدا بصفت كردن نزد علما اين فن حسن نيست ومذكور شد
كه قبيح است كه تعلق از حيثيت لفظ ومعنى هردو باشد مثل
وقف بر مضاف دون مضاف اليه ووقف بر موصوف
دون صفت بشرط انكه كلام كه مشتملست بر موصوف حسن
نباشد سكوت براو ومثل وقف بر رافع دون مرفوع
ووقف بر ناصب دون منصوب ووقف بر معطوف
دون معطوف عليه ووقف بر كان واخواتش دون
اسمائ اين افعال ووقف بر اسمائ اينها دون خبر اين افعال

ووقف بر ظنيت واخواتش دون منصوبات اين افعال
ومثل وقف بر صاحب حال دون حال ووقف
بر موصولات دون صلات ومثل وقف بر مستثنى
منه دون مستثنى ووقف بر مفسر دون مفسر مطلب دوم
در كيفيت وقف بدانكه وقف را در كلام عرب وجوه
متعدده هست اما معمول نزد قرا چهار وجهست اسكان
وروم واشمام وابدال واسكان انداختن حركت
اخر موقوف عليه است اگر متحرك باشد واصل در او
وقف اسكانست نزد جميع قرا چنانچه شيخ شاطبى تصريح
بيان كرده وابو عمرو وكوفيون تجويز روم واشمام نيز كرده اند
چنانكه شيخ مذكور تصريح بيان كرده : وعند ابى عمرو وكوفيهم :
به من الروم والاشمام سمت تجملا : يعنى نزد ابى عمرو وكوفيان

طریق جلی هست در وقف که آن روم و اشمام باشد
اما اکثر مصنفین روم و اشمام را از برای سایر قرا
بهتر تجویز کرده اند چنانچه شیخ شاطبی تصریح بیان کرده
واکثر اعلام القران یراهما لسایرهم اولی العلایق مطولا
یعنی اکثر اعلام قران اعتقاد دارند روم و اشمام را از برای
جمیع قرا بهترین اسبابی که متوصل شوند بسبب آنها به بیان
اعراب کلمه و روم عبارتست از نطق ببعض حرکت
موقوف علیه یعنی یک ثلث حرکت را نمودن و دو
ثلث حرکت را انداختن و چون بعضی از حرکت هست
حکم وصل دارد پس بغیر از قصر جایز نیست و میشود روم را
مستمعی که قریب باشد چنانچه شیخ شاطبی تصریح بیان کرده
ورومک اسماع المحرک واقفا بصوت خفی کل دان تنولا

یعنی روم

یعنی روم کردن تو حرکت را عبارتست از شنودن
حرف متحرک را بصوت خفی بهر شخصی که نزدیک و مستمع باشد
در حالتی که تو وقف کننده باشی و اشمام عبارتست از ضم
شفتین بعد از اسکان حرف موقوف علیه و صوتی
مسموع نمیشود چنانچه شیخ شاطبی تصریح بیان کرده و
والاشمام اطباق الشفاه بعید ما یسکن لا صوت هناک
فیصحلا یعنی اشمام عبارتست از ضم شفتین بعد از آنکه
ساکن گردانیده میشود موقوف و صوتی مسموع نمیشود
بدانکه این تعریفی که مذکور شد از برای روم اشمام موافق
مذهب بصریین است مگر ابن کیسان و مذهب کوفیان
و ابن کیسان اینست که اشمام عبارتست از نطق ببعض
حرکت موقوف علیه و روم عبارتست از ضم شفتین

بعد از اسکان حرف و برین مذهب تصریح کرده میشود
انچه از کسایی نقل شده از اشمام کسره واسطه انکه اشمام عبارتست
از نطق بعض حرکت نزد کسایی بدانکه اسکان در حرکات
ثلث جاری میشود و روم در مکسور و مجرور و مضموم و مرفوع
جاری میشود و اشمام خاص مضموم و مرفوع است و در مفتوح
جاری نمیشود موافق مشهور چنانچه شیخ شاطبی تصریح با کرده
و فعلهما فی الضم والرفع وارد ورومک عند الکسر والجر
وصلا یعنی روم و اشمام کردن در مضموم و مرفوع وارد
شده است از قرا و روم کردن تو نزد کسر و جر رسیده است
بدانکه تام کفت فی الضم والرفع و همچنین کفت عند الکسر و
الجر تا انکه معلوم شود که روم و اشمام در حرکت اعرابی
و حاری میشود و اختصاص باخد نمی‌ماند پس محل روم ضمه

وکسره

وکسره است اعم از اینکه بنایی باشند یا اعرابی و
اعم از این که کلمه موقوف علیه منون باشد یا غیر منون
و اعم از اینکه ماقبل اخر موقوف علیه متحرک باشد یا ساکن
و اعم از انیکه ماقبل اخر صحیح باشد یا معتل و اعم از اینکه
حرکتین در اسم باشند یا در فعل مثل من قبل
و من بعد و بالامس و هولاء و آتل و من عار و لا
یاتل و اخشون و کل و نستعین و همچنین محل اشمام ضمه است
تفصیلی که مذکور شد در روم بدانکه روم و اشمام
جاری نمیشود در تاء تانیثی که موسوم بتاء مقصوره باشد
مثل المنخنقة والموقوذه و تلک نعمه والشوکه و معطله
و ثمره و لمزه زیرا که مقصود از روم و اشمام بیان
حرکت حرف اخر موقوف علیه است در حال

وقف از حرفی که متحقق و ثابت است در حال وصل
پس نبود حرکتی بر ها در حال وصل که بیان کرده شود زیرا
که هاء متحقق نبود در حال وصل مگر هاء متحقق بود و تاء منقلب
شد بها در حال وقف پس بیان حرکت تا در حال وقف
ممکن نیست زیرا که تائی که در حال وصل بود موجود نیست
تا آنکه بیان کرده شود حرکت او اما تاء تأنیثه که مرسوم است
بتاء مطول مثل بقیت الله و یرجون رحمت الله
پس روم و اشمام داخل در او میشود موافق مذهب
کسی که وقف میکند بر او بتا زیرا که بیان کرده میشود
حرکت حرفی که در حال وصل متحقق بود اما بر مذهب
کسی که وقف میکند بر او بها روم و اشمام داخل
او نمیشود زیرا که حرفی که در حال وصل موجود بود در حال

وقف موجود نیست تا آنکه بیان کرده شود حرکت او و همچنین
روم و اشمام داخل نمیشوند میم جمعی را که از برای جمیع قرا
در حال وصل متحرک باشد و آن میمیست که ما بعدش ساکن باشد
مثل و انتم الاعلون و علیهم الذله زیرا که اصل در میم جمع سکون است
و حرکت عارض شده است از جهت وصل بما بعد پس هرگاه
در حال وقف حرکت بر طرف شود راجع میشود میم
بحالت اصلی خود که عبارت از سکون باشد و حال
آنکه روم و اشمام از برای بیان حرکت موقوف علیه
اند نه چیز دیگر میم جمع میمی باشد که بعضی از قرا صله میکنند و
از میم جمعیست که ما بعدش متحرک باشد مثل علیهم غیر المغضوب
و بالآخرة هم یوقنون پس روم و اشمام داخل میشود
بنابر قراءات جمعی که صله میکنند زیرا که میم ساکنست در روم

و اشمام از برای بیان حرکت و بنا بر قرائت جماعتی
که صله میکنند خلاف میان قراء که آیا روم و اشمام
جاری میشوند یا نمیشوند یکی و جماعتی را اعتقاد اینست که
روم و اشمام جاری میشوند و ابوعمرو دانی و شیخ شاطبی را
اعتقاد اینست که روم و اشمام جایز نیست زیرا که حرکت
عارض شده بود از جهة صله پس هرگاه صله برطرف شد
در حال وقف بر میگردد میم بحالت اصلی خود که عبارت
از سکون است بدانکه وفقک الله تعالی که روم و اشمام جاری
نمیشوند در حرکت عارضی و حرکت عارضی بر دو قسم است
اول آنست که از جهة رفع التقاء ساکنین عارض شده باشد
و ثانی آنست که از جهة نقل حرکت همزه ما قبلش عارض
و حاصل شده باشد بدانکه قسم اول بر دو قسم است اول آنکه

علة تحریکش

علة تحریکش باقی باشد در حال وقف آنست که حرکت داده شده
باشد از جهة ساکنی که قبل از او واقع شده است مثل حیث
و امس پس بدان که این قسم روم و اشمام در وی جایز است
و قسم دویم از قسم اول آنست که علة تحریکش معدوم
باشد در حال وقف و اینکه علت تحریکش معدوم
باشد در حال وقف آنست که حرکت داده شده باشد از جهة
ساکنی که بعد از او واقع شده است اعم از اینکه آن ساکن
تنوین باشد مثل یومئذ یا غیر تنوین باشد مثل و انذر الناس
و لا تنسوا الفضل و قسم ثانی نیز بر دو قسمست پس بدانکه این
قسم روم و اشمام در وی جاری نمیشود اول آنست که همزه
که نقل شده است که او بما قبلش در یک کلمه واقع شده باشد
مثل مثل الارض و المرء و ف و این قسم روم و اشمام

دروی جایزاست وقسم دویم از قسم ثانی انست که همزه
که نقل شده باشد حرکت او بما قبلش در دو کلمه واقع شده باشد
باین معنی که حرفی نقل شده حرکت همزه با و در اخر کلمه
باشد و همزه در اول کلمه دیگر مثل قل اوحی وانحر ان پس مراکه
این قسم دوم واشمام در وی جاری نمیشوند جز انکه بعضی
از قرا مثل مکی وابن شیخ منع کرده اند روم واشمام
را در های ضمیر مفرد مذکر هرگاه قبل از ضمیر ضمه باشد یا واو اعم از انکه
واو حرف مد باشد یا حرف لین یا قبل ضمیر کسره باشد یا یا
اعم از اینکه یا حرف مد باشد یا حرف لین مثل اسمه وعقلوه
وشروه ومن ربه وفیه والیه وقید کردیم که قبل از ضمیر ضمه باشد
یا واو یا کسره باشد یا یا زیرا که اگر قبل از ضمیر فتحه باشد یا ساکن غیر
واو و یا باشد مثل خلقه وعنه واجتباه ایشان نیز منع روم

واشمام

واشمام نمیکنند اما موافق رای بعضی از قرا روم و
اشمام جاری میشوند در هاء ضمیر در جمیع احوال خصوصیت
بحالتی دون حالتی ندارد چنانکه شیخ شاطبی
تصریح بان کرده وفی الهاء للاضمار قوم ابوهما ومن
قبله ضم او الکسر مثلا او اماهما واو ویاء وبعضهم یری
لهما فی کل حال محللا یعنی قومی ابا کرده اند روم و
اشمام را در هاء ضمیر در حالتی که قبل از ضمیر ضمه یا کسره یا باشد
یا مادر ضمه وکسره که عبارت از واو و یا باشد و بعضی از
قرا تجویز میکنند روم واشمام را در هاء ضمیر در جمیع احوال
جز انکه مذکور شد که روم واشمام در مفتوح جاری نمیشود
وانکه بعضی از جهال تجویز کرده اند روم را در مفتوح
شده مثل ایه یهن وارجهن قولست در غایت سخافت

بدانکه وفقک الله تعالی مذکور شد که روم در مضموم
ومکسور جاری میشود واشمام در مضموم واسکان در حرکات
ثلث پس در غیر صوری که مسطور شد بدانست
که موقوف علیه مفتوح یا مضموم یا مکسور است وبر هر دو
تقدیر ما قبل اخر موقوف علیه یا حرف مد ولین است
یا غیر حرف مد ولین اگر ما قبل اخر حرف مد ولین باشد
وموقوف علیه مفتوح باشد مثل تبرا اسکان جایزست
وبس واگر موقوف علیه مکسور باشد مثل بالقسط دو وجه جایزست
اسکان وروم واگر موقوف علیه مضموم باشد مثل یا ایها
المدثر سه وجه جایز است اسکان وروم واشمام
واگر ما قبل اخر موقوف علیه حرف مد یا لین باشد وموقوف
علیه مفتوح باشد مثل العالمین سه وجه جایزست طول وتوسط

وقصر با اسکان واگر موقوف علیه مکسور باشد مثل یوم
الدین ومن شیء ومن خوف چهار وجه جایزست طول
وتوسط وقصر با اسکان وقصر با روم واگر موقوف علیه
مضموم باشد مثل نستعین وشیء ما قلنا وویل للذین
هفت وجه جایز است طول وتوسط وقصر با اسکان
وطول وتوسط وقصر با اشمام وقصر با روم ودر وقف ابدال
جایزست از بدل کردن تاءات مقصوره بها در حالت
وقف مثل الصلوة وحیوة وزکوة وبدل کردن تنوین
اسم منصوب غیر مؤنث بالف مثل لعدا وقرا
وبدل کردن همزه است ومثل یشاء ومن الماء بالف
در مذهب حمزه وهشام والله یعلم بدانکه نافع وابو عمرو
وکوفیون روایت ونص صریح واقع گشته است

ازان که وقف بر رسم الخط مصاحف میکنند و
مراد از رسم الخط مصاحف مصاحفی که در زمان
عثمان علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین نوشته
شده و بامصار فرستاده شد یعنی ایشان متابعت
رسم الخط میکنند در وقف پس تا تانیث که مکتوب شده
باشد بتاء مطول وقف میکنند بر و بتاء و تا تانیثی که مکتوب
شده باشد بتاء مقصوره وقف میکنند بر و بها و هر دو کلمه که
موصول نوشته شده باشند مثل یومهم الذی یوعدون
که واقعست در سوره معارج وقف میکنند بر کلمه اخر و اگر
مفصول نوشته شده باشد مثل یومهم علی النار یفتنون که
واقعست در سوره والذاریات وقف میکنند بر هر یک
از کلمتین که خواهند در روایت و نقلی از ابن کثیر و از ابن عامر

واقع

واقع شده که ایشان وقف بر رسم الخط ابن عامر میکرده اند
یا نمیکرده اند اما مشایخ ما تحسین شمرده اند که موافق قرات
ایشان نیز از پس متابعت رسم الخط کنند چنانکه شیخ شاطبی
در حرز الامانی تصریح بان کرده و کوفیهم و المازنی و نافع
عنوا باتباع الخط فی وقف الابتلا و ابن کثیر یقتضی و ابن عامر
یعنی کوفیون و نافع و مازنی که عبارت از ابو عمرو باشد اعتنا
دارند بمتابعت کردن رسم الخط و الزام کرده اند متابعت
رسم الخط را در حالت وقف در روایت وارد شده است
از ایشان در متابعت کردن رسم الخط را و مشایخ تحسین
شمرده اند وقف بر رسم الخط را از برای ابن کثیر و ابن عامر
پس مواضعی که ائمه را در ان خلاف است بیان میکنیم بر سبیل
اختصار **بدانکه** هر تاء تانیثی که مکتوب شده باشد بتاء مطول

ابن کثیر و ابو عمرو و کسائی وقف میکنند بر وی بها که مخالف ضابطه
و قاعده خود کرده اند و نافع و ابن عامر و عاصم و حمزه وقف میکنند
بر او بتا موافق ضابطه مذکوره. بدانکه اختلاف کرده اند که کدام
یک از تا و ها اصل اند و دیگری فرع پس سیبویه و اتباعش
اعتقاد دارند که تا اصل است از جهت آنکه اعراب بر تا جاری
میشود و دیگر آنکه تا ثابت است در حال وصل و در وصل اصل است
ثبت بوقف و بدل شده است تا بها در حال وقف تا آنکه فرق شده
در حالت میان این تا و میان تا ر زائده از برای غیر تانیث
مثل ملکوت و عفریت و دیگر آنکه تا فرق شود میان تا ر تانیث اسمیه
و فعلیه زیرا که تا تانیث فعلیه در حالت وقف به ها و
میشود نه بها و ثعلب گفته که ها اصل است از جهت آنکه اضافه ها میکنند
به تا تانیث به تا میگویند ها تانیث نه تا تانیث و تا تانیث در خصوص

فعلیه

فعلیه میگویند و دیگر آنکه تا فرق شود میان اسمیه و فعلیه
تا آنکه ملتبس نشود بنجوت به شجره در حال وقف بدل
کرده اند ها به تا در حالت وصل زیرا که تو در اعراب
در حالت وصل میباشد و ها از حروف رخوه است
و ضعفی دارد و تحمل تواتر و تعاقب اعراب نمیتواند شد
پس بدل کرده اند زیرا که تا اقوی است از ها بجهه که از حروف
شدیده است. بدانکه مواضعی که تا تانیث به تاء مطول مرسوم
شده بیان میکنیم تا آنکه معلوم شود که غیر این بتا مقصوره مرسوم
و مکتوب گشته پس بدانکه لفظ رحمت در هفت موضع
بتا مرسوم است اول اولئک یرجون رحمت الله
که واقعست در البقره دویم ان رحمت الله قریب
من المحسنین که واقعست در اعراف سیم رحمت الله

وبرکاته که واقعست در هود چهارم ذکر رحمت ربک که
واقعست در سوره مریم پنجم فانظر الی آثار رحمت الله
که واقعست در روم ششم و هفتم اهم یقسمون رحمت ربک
ورحمت ربک خیر که هر دو واقعند در سوره زخرف
و لفظ نعمت در یازده موضع بتاء مطول مرسومست
اول نعمت الله علیکم وما انزل که واقعست در البقره
دویم نعمت الله علیکم اذ کنتم که واقعست در ال عمران سیم
نعمت الله علیکم اذ هم که واقعست در مائده چهارم و پنجم
بدلوا نعمت الله کفرا وان تعدوا نعمت الله که هر دو
واقعند در سوره ابراهیم ششم و هفتم و هشتم و بنعمت الله هم یکفرون
یعرفون نعمت و شکروا نعمت الله که هر سه واقعند در سوره
نحل نهم فی البحر بنعمت الله که واقعست در سوره لقمن دهم نعمت الله

علیکم هل من که واقعست در فاطر یازدهم فما انت بنعمت
ربک که واقعست در طور و سوای این مواضع یازده گونه
بتاء مقصوره مرسومست و لفظ سنت در پنج موضع
مرسومست بتاء مطول اول فقد مضت سنت الا
ولین که واقعست در انفال دویم و سیم و چهارم الا
سنت الاولین فلن تجد لسنت الله تبدیلا و لن تجد لسنت
الله تحویلا که هر سه واقعند در سوره فاطر و پنجم سنت الله
التی قد خلت فی عباده که واقعست در غافر و سوای
این مواضع خمسه بتاء مقصوره مرسومست و لفظ امرات
هرجا که زوجش در کلام مذکور باشد بتاء مطول مرسومست
و آن هفت موضع است اول امرات فرعون که
واقعست در سوره ال عمران دویم و سیم امرات العزیز

تراود و امرات العزیز الان که هر دو واقعست در سوره یوسف
چهارم امرات فرعون که واقعست در قصص پنجم
و ششم و هفتم امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون
که هر سه واقعند در سوره تحریم و سوای مواضع سبعه مرسومست
بتاء مقصوره و لفظ لعنت در دو موضع بتاء مطول
مرسوم و مکتوبست اول فنجعل لعنت الله علی الکاذبین
که واقعست در ال عمران دویم والخامسة ان لعنت الله
که واقعست در سوره نور و سوای این موضعین بتاء مقصوره
مرسومست و لفظ قرات یکموضع بتاء مطول مرسومست
قرت عین لی که واقعست در قصص و در غیر این موضع بتاء
مقصوره مرسوم است و لفظ فطرت یک موضع است
و بتاء مطول مرسوم است مثل فطرت الله التی و لفظ بقیت

یکموضع

یک موضع بتاء مطول مرسومست مثل بقیت الله
که واقعست در هود و در غیر این موضع بتاء مقصوره
مرسومست و لفظ ابنت یک موضعست و بتاء مطول
مرسومست مثل مریم ابنت عمران که واقعست در
تحریم و لفظ معصیت دو موضع است و مرسوم است بتاء
مطول اول و معصیت الرسول و اذا جاءوک دویم
و معصیت الرسول و یتناجو که هر دو واقعند در سوره
مجادله و لفظ کلمت در پنج موضع بتاء مطول مرسوم است
در سه موضع بی خلاف و دو موضع با خلاف اول
و تمت کلمت ربک که واقعست در انعام دویم
و تمت کلمت ربک الحسنی که واقعست در اعراف
سیم و چهارم کذالک حقت کلمت ربک علی الذین

فسقوا ان الذين حقت عليهم كلمت ربك لا يؤ
منون كه هر دو واقع اند در سوره يونس پنجم وكذالك
حقت كلمت ربك على الذين كفروا كه واقعست در طول
ومختلف مصاحف در لفظ كلمتين كه واقعست در طول
وهمچنين خلافست در لفظ كلمتين كه واقعست در سوره يونس
اما خلافست در ثانيه در اول و در غير اين مواضع خمسه مرسومست
بتاء مقصوره بلا خلاف ولفظ غيابت دو موضعست
وبتاء مطول مرسومست اول في غيابت الجب يلتقطه
دوم وفي غيابت الجب واوحينا كه واقعند در سوره
يوسف ولفظ ذات بتاء مطول مرسوم است هر جا
كه واقع شود ولفظ آيات بتاء مطول مرسومست هر جا
كه واقع شود ولفظ آية در دو موضع به تاء مطول مرسوم است

اول آيات للسائلين كه واقعست در سوره يوسف
دوم وآيات من ربه كه واقعست در عنكبوت و در
غير اين موضعين به تاء مقصوره مرسومست ولفظ
در يكموضع بتاء مطول مرسومست مثل فهم على بينت منه كه
واقعست در سبا و در غير اين موضع بتاء مقصوره مرقومست
ولفظ شجرت يك موضع بتاء مطول مرسوم است
مثل شجرت الزقوم كه واقعست در سوره دخان و در
غير اين موضع بتاء مقصوره مرقوم است ولفظ جنت
يكموضع بتاء مطول مرقوم است مثل وجنت نعيم كه
واقعست در سوره اذا وقعت و در غير اين موضع بتاء
مقصوره مرقومست ولفظ ثمرت يك موضع بتاء
مطول مرسوم است مثل من ثمرت من اكمامها كه واقعست

در سوره فصلت و در غیر این بتاء مقصوره مرسومست
و لفظ جمالت یک موضع است و بتاء مطول
مرسومست مثل جمالت صفر که واقعست در والمرسلات
و لفظ اللات یک موضع است و بتاء مطول مرسومست
مثل افرایتم اللات والعزی که واقعست در نجم
و لفظ هیهات بتاء مطول مرسومست مثل هیهات
هیهات لما توعدون که واقعند در سوره مؤمن
و کلمه لات یک موضع است و بتاء مطول مرسومست
مثل ولات حین که واقعست در سوره ص و لفظ
مرضات بتاء مطول مرسومست هر جا که واقع شود
مثل نفسه ابتغاء مرضات الله و اموالهم ابتغاء مرضات الله
که واقعند در سوره نساء و تبتغی مرضات ازواجک که واقعست

در تحریم و لفظ غرفات یکموضع است و بتاء مطول مرسومست
مثل فی الغرفات امنون که واقعست در سبا بدان
وفقک الله تعالی که هر موضعی که خلاف است میان
قراء که بعضی بجمع خوانند و بعضی بتوحید مثل ایت للسائلین
و غیابت الجب و لولا انزل علیه ایة من ربه و فی
الغرفات امنون و هم علی بینت منه و غیر اینها که البته
بتاء مطول مرسومست چنانکه بتفصیل مذکور شد والله
یعلم بدانکه کسائی وقف میکند بها لفظ مرضات را هر جا
که واقع شود بنحوین وقف میکند بها لفظ افرایتم اللات
والعزی و بر لفظ ذات بهجة و بر لفظ ولات حین مناص
و بر لفظ هیهات و بزی موافقت کرده است
با کسائی در هیهات هیهات که در کلمتین وقف میکند بها

وقید ذات بهجة کردیم تا انکه ذات منکم بیرون برود زیراکه
جمع قرا وقف میکنند بر و بتا نه بها و بعضی گفته اند که بزی بتخصص
هیهات تا میده توقف و وقف میکنند بر و بها و بزا اول
وقف میکنند زیراکه اسمین مرکب شده اند و بنزله کلمه واحده
گردانیده شده اند مثل خمسة عشر و وقف بر اخر کلمه میباشد
بر وسط پدانکه قول این بعض تردد این فقیر صورت
واکثر استادان این فن مثل صاحب تیسیر و شاطبی
مطلق ذکر کرده اند و تخصیص به تا نداده اند و دیگران درین
مواضع مذکوره وقف میکنند به تا ابن کثیر و ابن عامر وقف میکنند
بها بر لفظ یا ابت هر جا که واقع شود زیراکه این تا بدل یا متکلم
است که لاحق میشود لفظ ابرا در باب ندا عوض از یاء متکلم
و دیگران وقف میکنند بتا از جهة متابعت رسم الخط و ابوعمرو

وقف میکنند

وقف میکنند بر لفظ کاین بر بیانه بر نون زیراکه این نون
تنوینست و تنوین در حالت وقف ساقط میشود و در مصاحف
که نون را نوشته اند موافق حال وصل نوشته اند و دیگران
بنون وقف میکنند از جهة متابعت رسم الخط و از جهة انکه
کاین مرکب از کاف تشبیه و ای منونه پس بواسطه انکه
تنوین داخل در ترکیب است شباهت بهم رسانیده بنون
اصلیه و انیست که در مصاحف بنون نوشته میشود پس
وقف میکنند بران بنون و ابوعمرو وقف میکنند بر لفظ ما
در مال هذا الرسول که واقعست در فرقان و در مال هذا الکتاب
که واقعست در کهف و در مال هولاء القوم که واقعست
در نسا و در فمال الذین کفروا که واقعست در معارج زیراکه
لام حرف جرست پس جدا میکنند حرف جر را از مجرور

بان وکسایی وقف بر ما و لام میر دو را لجوز میکنند و دیگران وقف
میکنند بر لام از جهة متابعت رسم الخط زیرا که لام منفصلست
درین مواضع اربعه از ما بعدش در جمیع مصاحف و دیگر
آنکه نزد ایشان اصلش ما بال هولاء بوده است مثلا حذف شده است
لفظ با از جهة کثرت دوران آن در کلام پس باقی ماند لام
منفصل از ما بعدش پس کسره دادند لام را از جهة شبیه کردن
او بلام جاره و ابوعمرو و کسایی وقف میکنند در ایها الساحر
که واقعست در زخرف و در ایه المؤمنون که واقعست در
نور و در ایه الثقلان که واقعست در الرحمن با الف زیرا که
الف خلاف وحذف شده بود در حال وصل از جهة التقاء
ساکنین و التقاء ساکنین زایل شد در حال وقف و الف
محذوفه عود میکند در حال وقف پس الف محذوفه عود میکند

در حال وقف

در حال وقف و دیگران وقف میکنند بها بدون الف از
جهة متابعت رسم الخط زیرا که لفظ ایها درین مواضع
ثلاثه مرسوم شده است بدون الف در جمیع مصاحف
و ابن عامر درین مواضع ثلثه ضمه میدهد ها را در حال
وصل از جهة متابعت حرکت یا زیرا که یا مضموم است
مراکه مضموم کردن ها بر مبالغه مبنی است همچنانکه فرا
نقل کرده است که ایشان میگویند ایه الرجل اقبل
که ها را مضموم میکنند و ابوعمرو وقف میکنند در ویکانه لا
یفلح الکافرون و در ویکان الله یبسط الرزق بر کاف
ویک زیرا که نزد ابی عمرو ویک کلمه مستقلست از جهة آنکه
نزد ابی عمرو اصلش ویلک بوده است حذف شده
لام از جهة کثرت استعمال و فتحه داده شده است آن

اضمار علم با حرف دیگر حمزه و کسائی وقف میکنند روی زیرا که
نزد کسائی وی کلمهٔ مستقلیست که میگویند او را متعجب و بر وی
کاف از برای تعلیل و ان زبرای تاکید و ان مفتوحه
و اخفش را بتاویل مصدر میبرد مثلا در ویکانه لا یفلح
الکافرون تقدیر نزد کسائی چنین میشود که اعجب لعدم فلاح
الکافرین و دیگران وقف میکنند بر اخر کلمه از جهة متابعت
رسم الخط زیرا که در جمیع مصاحف متصل است یا بکاف
و کاف بلفظ ان و حمزه و کسائی وقف میکنند در ایا
تدعوا که واقعست در اسرا بر لفظ ایا که بدل میکنند
تنوین را بالف زیرا که کلمه ایا منفصل است از ما بعدش
خطا و دیگران وقف میکنند بر ما زیرا که صله ایا است پس
جدا میکنند صله را موصولش و کسائی وقف میکند در وادی

وصل و در تقبل دعا که واقعست در ابراهیم و حذف کرده
اند یا را در کلمهٔ مذکوره در حالین دیگران و ابن کثیر اثبات کرده
است یا را در حالین و ابو عمرو و قالون در حال وصل و در یا
قوم اتبعون اهدکم که واقعست در غافر و دران ترن
انا اقل که واقعست در کهف و قد اتبعون اهدکم گردم
یا انکه و اتبعون هذا صراط مستقیم که واقعست در زخرف
بیرون رود بواسطه انکه ابو عمرو تنهای اثبات یا میکند
و دران چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد و حذف کرده اند
یا را در کلمتین مذکورتین در حالین دیگران و ابن کثیر و حمزه
اثبات کرده اند یا را در حالین و نافع و ابو عمرو در حال
وصل و در اتمدونن بمال که واقعست در نمل و حذف
کرده اند دیگران یا را در حالین و بزی اثبات کرده

است یارا در حالین و ورش و ابوعمرو در وصل در یوم یدع
الداع که واقعست در اقتربت و حذف کرده اند دیگران یارا
در کلمه مذکوره و بزی اثبات کرده است یارا در حالین و ورش
و قنبل در حال وصل در جابوا الصخر بالواد که واقعست در فجر
و روایت شده است از قنبل اثبات یا در حالین نیز و حذف
میکنند دیگران یارا در حالین و بزی اثبات کرده است یارا در حالین
و نافع در حال وصل در اکرمن و اهانن که واقعند در فجر و از روای
ابی عمرو در حال وصل دو وجه است اثبات و حذف اما خلافی
واقع نشده است از او در حال وقف در حذف و دیگران
حذف میکنند یارا در حالین و ابوعمرو و قالون و حفص اثبات
کرده اند یارا در حالین در فما اتانی الله که واقعست در نمل
لیکن در حال وصل یارا مفتوح میکرده اند و در حال وقف ساکن

ساکن و از ایشان حذف یا نیز نقل شده است در حال
وقف و ورش اثبات کرده است یاء مفتوحه را در حال
وصل در کلمه مذکوره و حذف میکنند در حال وقف و دیگران
حذف میکنند یارا در این حال و ابن کثیر اثبات کرده است یارا در
حالین و ابوعمرو و ورش در حال وصل در العاکف فیه
والباد که واقعست در سوره حج و در جفان کالجواب که واقعست
در سوره سبا و حذف کرده اند یارا در حالین دیگران و
نافع و ابوعمرو اثبات کرده اند یارا در حال وصل در فهو
المهتد که واقعست در اسرا و کهف و قید اسرا و کهف
کردیم تا آنکه من یهد الله فهو المهتدی که واقعست در اعراف
بیرون رود از جهة آنکه یای او ثابت است اجماعا و حذف
کرده اند دیگران یارا در حالین و نافع و ابوعمرو اثبات

کرده اند یارا در حال وصل در ومن اتبعن که واقعست در ال
عمران وحذف کرده اند یارا در حالین دیگران وابوعمرو
اثبات کرده است در حال وصل یارا در ثم کیدون که واقعست
در اعراف وهشام اثبات کرده است یارا در کلمه مذکوره در
حالین وحذف نیز نقل شده از هشام در حالین ودیگران
حذف میکنند یارا در حالین وابن کثیر اثبات کرده است یارا در
حالین وابوعمرو در حال وصل در تؤتون موثقا که واقعست
در سوره یوسف وسایر قرا حذف کرده اند در حالین
وابوعمرو در تسئلن اثبات کرده اند در حال وصل یارا در فلا تسئلن
که واقعست در هود وحذف کرده اند سایر قرا یارا در حالین
وابوعمرو اثبات کرده است یارا در حال وصل در ولا تخزون
فی ضیفی که واقعست در هود ودر بما اشرکتمون که واقعست در ابراهیم

وورد قد هدان

وورد قد هدان که واقعست در انعام ودر واتقون یا اولی الا
لباب که واقعست در البقره ودر واخشون ولا تشترون
که واقعست در مائده ودر وخافون ان کنتم که واقعست در آل
عمران وحذف کرده اند دیگران یارا در حالین در جمیع
امثله قید وقد هدان کردیم تا انکه قل اتبی به انی بیرون رود
بواسطه انکه یا او ثابت است وصلا ووقفا در جمیع قرات
وقید واتقون یا اولی الالباب کردیم تا انکه ایای فاتقون
بیرون رود زیرا که یا او محذوفست وصلا ووقفا در جمیع قرات
وقید اخشون ولا تشترون کردیم تا انکه واخشون الیوم که
واقعست در اول مائده وواخشونی ولاتم که واقعست
در البقره بیرون روند از جهة انکه یا کلمه اولی محذوفست در
در حالین در جمیع قرات ویا کلمه ثانیه ثابت است در

حالین در جمیع قرائت وقنبل اثبات کرده است در حالین
یا را در من یتق ویصبر که واقعست در سوره یوسف وحذف کرده اند
سایر قرا ما را در حالین وجه قرائت قنبل اینست که معتل را
جاری مجرای صحیح گردانیده است در اکتفا کردن بحذف ضمه
مقدره وحذف حرف نکرده است مثل قول قیس ابن زهیر الم
یاتیک والانبا تنمی بما لاقت لبون بنی زیاد که حذف نکرده
است یا را از لم یاتیک یا آنکه اشباع کرده است کسره را
تا آنکه یائی تولد کرده است ازاو یا آنکه کلمه من موصول است
بمعنی الذی نه آنکه من کلمه شرط باشد وبنا برین وجه اخیر سکون
ویصبر از جهه تخفیف خواهد بود نه از جهه جزم یا آنکه ویصبر عطف
است بر معنای من بواسطه آنکه هر چند بمعنی الذیست لیکن دروی
معنی شرطست ازینجهة فا داخل شده است در خبر او وابن کثیر

اثبات کرده

اثبات کرده در حالین یا را در الکبیر المتعال که واقعست در رعد و
حذف کرده اند سایر قرا یا را در حالین وابن کثیر اثبات کرده
در حالین یا را وورش در حال وصل در یوم التلاق ودر
یوم التناد که واقعست در غافر وحذف کرده است قالون
یا را در کلمتین در حال وقف واز برای وی در حال وصل دو
وجه است در کلمتین مذکورتین اثبات یا وحذف یا وباقی
قرا حذف کرده اند یا را در حالین وابو عمرو وورش اثبات
کرده اند یا را در حال وصل در دعوة الداع ودر اذا دعان
که واقعند در البقره وقالون موافق مشهور حذف میکند
یا را در کلمتین مذکورتین وصلا ووقفا اما در طریق غیر مشهور
بعضی روایت کرده اند از قالون در حال وصل اثبات
یا این دو وبعضی دیگر نقل کرده اند از او وصلا اثبات یا کلمه

اولی را و حذف یا کلمه ثانیه را و بعضی دیگر عکس نقل کرده‌اند
از وی بدانکه جمیع شراح شاطبیه تصریح کرده‌اند بر ضعف این
که مذکور شد و دیگران حذف میکنند یا را در کلمتین وصلا و وقفاً
و ورش اثبات کرده است در حال وصل یا را در فستعلمون کیف نذیر
که واقعست در الملک و در ان کدت لتردین که واقعست در
والصافات و در ان ترجمون و در فاعتزلون که واقعند در
دخان و در لفظ تدرءش کانه که واقعند در شش در سوره قمر و در
و خاف وعید که واقعست در ابراهیم و در فحق وعید و در ق
وعید که واقعند در ق و در لا ینقذون که واقعست در یس
و در اخاف ان یکذبون قال سنشد که واقعست در قصص
و در کان نکیر و کاین من قریة که واقعست در حج و در و کان نکیر
قل انما که واقعست در سبا و در کان نکیر الم تر که واقعست

در فاطر و در

در فاطر و در کان نکیر او لم یروا که واقعست در الملک و قید
ان یکذبون و نصدق یردون ره و واسطه انکه یا او محذوف
است در حالین در جمیع قراات و دیگران حذف
میکنند یا را در حالین در جمیع الفاظ مذکوره و سوسی
اثبات یا کرده است وصلا و وقفا در فبشر عبادی الذین
لکن یا در حال وصل مفتوح است و در حال وقف ساکن
و سایر قرا حذف کرده‌اند یا را در حالین و ابو عمرو اثبات
یا کرده است وصلا در و اتبعون هذا صراط مستقیم
که واقعست در زخرف و سایر قرا حذف کرده‌اند
یا را در حالین و اثبات کرده‌اند قراء سبعه یا را در فلا
تسئلنی عن شیء که واقعست در الکهف از برای
ابن ذکوان دو وجه مسطور است در کتب معتبره و در

این کلمه اثبات یا در حالین وحذف در حالین واز
کلام شیخ شاطبی ظاهر میشود که ترجیح داده باشد اثبات
بر حذف واز برای قنبل دو وجه جایزست اثبات یا
در حالین وحذف یا در حالین در کلمه نرتع که واقعست
در یوسف وسایر قرا حذف کرده اند یا را در حالین
وجمیع قرا اثبات کرده اند یا را در ان یهدینی سواء السبیل
که واقعست در قصص وبکر اثبات کرده است وصلا و
وقفا یا را یا عبادی الخوف علیکم لیکن یا در حال وصل
مفتوح است ودر حال وقف ساکن وابن کثیر وحمزه
وکسایی وحفص حذف کرده اند یا را در یا در حالین
ونافع وابو عمرو وابن عامر باثبات یا قرات کرده اند
وصلا ووقفا لیکن یا در حالین موافق قرات ایشان ساکن است

بدانکه مبحث وقف را طول دادیم بواسطه انکه احدی مباحث
وقف را تحقیق وتدقیق ننموده بود بلکه در سر رساله بعضی
از مسائل او را نقل کرده بودند وانرا که نقل کرده بودند
تحقیق وتدقیق نقل نکرده بودند لهذا این فقیر در این رساله
این مبحث را بسطی دادم والله اعلم بدان ایدک الله تعالی
که همچنانکه اصل در وقف سکونست ووقف بحرکت جایز
نیست همچنین اصل ابتدا کردن بهر کلمه حرکت است زیرا
که ابتدا بساکن کردن محالست پس هرگاه اول کلمه
متحرک باشد پس بهمان حرکتی که دارد ابتدا میکند بان
واگر ساکن باشد محتاجیم ما در تلفظ کردن ان حرف بهمزه و
صل زیرا که مذکور شد که ابتدا بساکن محالست بدانکه
همزه بر دو قسم است همزه وصل وهمزه قطع همزه قطع انست

که وصلا و ابتداء هر دو ثابت باشد و همزه وصل آنست که
در حالت ابتدا ثابت باشد و در حالت وصل ساقط گردد
مثل منه اسمه المسیح و همزه قطع زیاده از آنست که عد و احصا
آن توان کرد پس مواضع همزه وصل را بیان میکنیم تا آنکه
معلوم شود که در غیر این مواضع همزه که موجود است همزه قطع است
نه همزه وصل و همزه وصل را ازین جهة همزه وصل میگویند که میرسند
بسبب این همزه بتلفظ و نطق آن حرف ساکن و از آنجهة
خلیل همزه وصل را سلم اللسان نامیده است بدانکه همزه وصل
در اسم و فعل و حرف هر سه موجود میشود اگر در فعل موجود
باشد در فعل امر است یا در فعل ماضی اگر در فعل امر باشد و عین
الفعل فعل امر مضموم باشد و ضمه اش لازم باشد نه عارض همزه
وصل مضموم است مثل انصر زیرا که عین الفعلش که صاد است

مضمومست

مضموم است پس همزه وصل نیز مضموم است تا آنکه لازم نیاید
خروج از کسره بسوی ضمه و قید کردیم که ضمه اش لازم باشد تا آنکه
ضمه اش عارضی باشد بیرون رود زیرا که درین صورت همزه
وصل مکسور است نه مضموم مثل امشوا زیرا که اصلش امشیوا
بوده است نقل کرده شده است ضمه یا بشین بعد از سلب
حرکت شین پس حذف شده است یا از جهة التقا
ساکنین پس همزه وصل مکسور است زیرا که عین الفعل
مکسور است در اصل پس همزه وصل تابع اوست در کسره و اگر
عین الفعل امر مکسور باشد و کسره اش لازمی باشد نه عارضی یا
آنکه عین الفعلش مفتوح باشد همزه وصل مکسور است مثل
اضرب و اعلم و قید کردیم که کسره اش لازم باشد نه عارض
تا آنکه اگر کسره عارضی باشد بیرون رود زیرا که درین صورت

همزه وصل مضموم است مثل اغزی زیرا که اصلش اغزوی بوده
است که نقل کرده شده است کسره واو بزا بعد از سلب حرکت
زا پس حذف شده است واو از جهة التقاء ساکنین پس
همزه وصل مضموم است زیرا که عین الفعل در اصل مضموم است
پس همزه وصل تابع اوست در ضم و اگر همزه وصل در فعل ماضی
موجود باشد مکسور است **بدانکه** همزه در فعل ماضی همزه وصل است هرگاه
بعد از همزه چهار حرف یا بیشتر باشد مثل انطلق واستخرج واعتم
واحرنجم وغیر اینها از ابواب ثلاثی مزید فیه و رباعی مزید فیه
وقید کردیم که بعد از همزه چهار حرف یا بیشتر باشد تا انکه مثل
اکرم بیرون رود زیرا که بعد از همزه سه حرف است پس همزه
او همزه قطع است نه وصل و مثل این فعل همزه در او مفتوح است
و در مصدرش مکسور و اگر همزه وصل در اسم موجود باشد پس بدانکه

دخول او در اسم بر دو قسم است قیاسی است یا سماعی اگر قیاسی
باشد مکسور است و همزه وصل قیاسیست در هر مصدری که در فعل
ان مصدر بعد از همزه چهار حرف یا بیشتر باشد مثل الانطلاق
والاستخراج والاحمرار والاقشعرار وغیر اینها از مصادر ابواب ثلاثی
مزید فیه و رباعی مزید فیه وقید کردیم که در فعل آن مصدر بعد از
همزه چهار حرف یا بیشتر باشد تا انکه مثل اکرام بیرون رود
زیرا که در فعل ان بعد از همزه سه حرف است پس همزه او همزه
قطع است نه وصل و اگر سماعی باشد در یک موضع از
مواضع سماعی مفتوح است و در سایر مواضع مکسور **بدانکه**
دخول همزه وصل در ده اسم سماعیست **اول** لفظ اسم است
بدانکه بصریین میگویند که اسم مشتق از سمو است و اصل
اسم سمو بوده واو حذف کرده شده است از جهة ثقالت و

تعلیل شمردن عربان تعاقب حرکات را برو و نقل کرده شد
بسکون میم بما قبلش تا اکه حرکات بر میم وارد شوند پس ها
قبل میم که ساکن بود ساکن شد پس اتیان کردند بهمزه وصل از جهة
انکه محالست ابتدا کردن بساکن پس بنا بر مذهب بصریین
اسم بروزن افع است و کوفیین میکویند که اسم مشتق از سمه
بمعنی علامت بواسطه انکه اسم علامت است بر مسمی خود و
میکویند که اصل اسم وسم بوده است حذف کرده شده است و
او و عوض او آورده شده است همزه وصل از واو پس بنا بر مذهب
کوفیین اسم بروزن اعل است و بعضی را اعتقاد اینست که
حذف و تعویض در این کلمه نیست بلکه واو قلب کرده شده
است بهمزه مثل اشاح و اغاء که در اصل وشاح و وغاء
بوده اند که واو قلب کرده شده بهمزه پس بنا بر مذهب این بعضی

اسم بروزن فعل خواهد بود و قول بصریین اقوی است از قول
کوفیین بواسطه انکه اسم جمع بسته میشود بر اسماء و تصغیر کرده
میشود بر سمی که اصل اسما اسماو بوده است که قلب کرده شده است
واو متطرفه بعد از الف بهمزه و اصل سمی سمیو بوده است که قلب
کرده شده است واو بیا و ادغام کرده شده است یا در یا پس اگر
اسم مشتق از وسم بوده هر اینه اوسام میبایست گفته
شود در جمع و وسیم گفته شود در تصغیر بواسطه انکه در جمع و تصغیر
اشیا رد کرده میشوند باصل خود دویم لفظ ابن است و اصل ابن
بنو بوده است پس اعلال کرده شد بحذف لام الفعل و ساکن
گردانیده شد همزه وصل بر او سیم لفظ ابنه است که اصلش
بنوه بوده است مثل شجره پس حذف کرده شد لام الفعل
و ساکن گردانیده شد فاء الفعل و اتیان کرده شد

بهمزه وصل **چهارم** ابنم است و ابنم بمعنی ابن است و میم زیاد کرده شده است از جهت تاکید و مبالغه و تابع گردانیده میشود نون او میم را در اعراب مثل آنکه گفته میشود هذا ابنمٌ و رایت ابنماً و مررت بابنمٍ و اعلالش مثل ابن است مگر آنکه میم زیاده کرده شده است **پنجم** اثنانست و اصلش ثنیان بوده است پس حذف کرده شده لام الفعل و ساکن گردانیده شده است فاء الفعل و اتیان کرده شده است بهمزه وصل **ششم** اثنتان است اصلش ثنیتان بوده است پس حذف کرده شده لام الفعل و ساکن گردانیده شد فاء الفعل و اتیان کرده شده بهمزه وصل **هفتم و هشتم** امرؤ و امرأة است و اصل این کلمتین مرؤ و مرأة بوده است و انیث جز این نیست که داخل شده است همزه وصل در کلمتین هرچند که تامند و ناقص و معتل نیستند از جهت آنکه لام الفعل

کلمتین همزه

کلمتین همزه است و همزه گاهی لاحق و گاهی عارض میشود و اوما تخفیف که گفته میشود مرء و مرة پس همزه که لام الفعل است در معرض سقوط است پس وجود او بمنزله عدم است لهذا ساکن گردانیده شد میم و اتیان کرده شد بهمزه وصل هرچند که همزه که لام الفعل است حذف کرده نشود پس جاری مجرای ابن و ابنه گردانیده میشوند تقدیراً لهذا اعلال کرده میشوند مثل اعلال ابن و ابنه پس گویا همزه که لام الفعل است حذف شده است پس ساکن گردانیده شد فاء الفعل و اتیان کرده شد بهمزه وصل **نهم** لفظ اِستَ است و اصلش ستهٌ بوده است بدلیل آنکه جمع کرده میشود بر استاه پس حذف کرده شد لام الفعل و ساکن گردانیده شد فاء الفعل و اتیان کرده شد بهمزه وصل **بدانکه** همزه وصل در جمیع این اسماء تسعه مکور است

بلاخلاف وهم لفظ ایمن است بدانکه مشهور میان نحویان آنست
که ایمن اسم است نه حرف اما زجاج و رمانی بر آنند که ایمن حرف قسم است
بدانکه خلافست در اینکه آیا ایمن مفرد است یا جمع کوفیین
را اعتقاد آنست که ایمن جمع یمین است و همزه او همزه قطع است
و اکثر نحویین را اعتقاد آنست که ایمن مفرد است و مشتق است از یمن
و همزه او همزه وصل است بدانکه وفقک الله تعالی که مشهور
آنست که ایمن مبتداست و خبرش محذوف است وجوبا پس
ایمن الله لافعلن کذا در این تقدیر است که برکة الله قسمی لافعلن
کذا و ابن عصفور را اعتقاد آنست که ایمن الله خبر مبتدا
محذوفست پس ایمن الله افعلن کذا اثر داو در این تقدیر است
که قسمی ایمن الله و بدانکه در ایمن الله هست و یک وجه جایز است
ایمن الله بفتح همزه و ضم نون و ایمن الله بفتح همزه و فتح نون و ایمن الله

بکسر همزه

بکسر همزه و ضم نون و ایمن الله بکسر همزه و فتح نون و لیمن الله بفتح لام
و ضم نون و لیمن الله بفتح لام و فتح نون و لیمن الله بکسر لام و ضم
نون و لیمن الله بکسر لام و فتح نون و یمن الله بحذف همزه با فتح نون
و ضمش و ایم الله بفتح همزه یا کسره اش با ضم میم و ایم الله بفتح همزه
با فتح میم و ام الله بکسر همزه با فتح میم یا کسرش و من الله بضم میم و نون
یا بفتح میم و نون یا بکسر میم و نون و م الله بحرکات ثلاث میم
و اگر همزه وصل موجود در حرف باشد پس بدانکه همزه وصل در وقت
مفتوح است و آن حرف لام تعریف است و پس بدانکه میان
نحویین خلافست بعضی را اعتقاد آنست که حرف تعریف لام
فقط است و زیاد کرده شده است بر لام همزه وصل از جهت متعذر
بودن ابتدا بساکن و بعضی بر آنند که مجموع همزه و لام حرف
تعریفست و مبرد را اعتقاد آنست که همزه مفتوحه حرف تعریفست

و زیاد کرده شده است لام تا آنکه همزه تعریف مشتبه نشود بهمزه استفهام

فصل پانزدهم در بیان مخارج حروف بدانکه از جمله کیفیات
محسوسه صوتست و صوت کیفیتی که حاصل میشود از تموجی که
حاصل میشود از قرع یا قلع از قلع بشرط مقاومت کردن مقروع یا
قارع و مقلوع یا قالع مثل قرع آب و قلع کرباس و قرع عبارتست
از تفریق عنیف و بدانکه سمع قوتیست که مودعست در عصبی که
مفروش است در مقعر صماخ و موقوفست ادراک قوت
سامعه بر وصول هوای متکیف بکیفیت صوت به صماخ و مراد
بوصول هوائی که حامل صوتست به صماخ آنست که هوایی که مجاور
این هوای متکیف بصوتست متکیف میشود و همچنین مجاور آن
تا آنکه متکیف بصوت میشود هوائی که در صماخ است پس ادراک میکند
او را سامعه نه آنکه یک هوا واحدیست که حامل صوتست و تموج

میکند تا آنکه برسد بصماخ و گاهی عارض میشود صوت را کیفیتی
که بسبب آن کیفیت متمیز میشود صوت از صوت دیگر که مماثل
اوست در حدت و ثقل یعنی در زیری و بمیت پس نزد
شیخ ابی علی سینا حرف عبارتست از این کیفیت عارضه
و نزد جماعتی از حکما حرف عبارتست از صوتی که معروض
این کیفیت است و بعضی دیگر را اعتقاد اینست که حرف
عبارتست از مجموع عارض و معروض و عبارت خواجه نصیر
طوسی رحمة الله در متن تجرید احتمال دارد این دو مذهب
اول ندارد چنانچه ملا علی قوشجی لعنه الله تصریح بان کرده است
بدانکه حروف مصوت اند یا صامت و حروف مصوت
حروف مد اند و حروف مد واو ساکن ماقبل مضموم است
و یای ساکن ماقبل مکسور و الف و غیر این حروف همگی

را حروف صامته گویند و حروف صامته گاهی متحرک گردند و گاهی
ساکن و حروف مصوته نمی باشد مگر ساکن پس الف نمی باشد
مگر مصوت بواسطه آنکه الف البته ساکن است و ماقبلش همواره متحرک
اما واو و یا گاهی مصوت شوند هرگاه حروف مد باشند و گاهی صامت شوند
هرگاه متحرک باشند یا ساکن باشند و حرکت ماقبلش واو و یا از
جنس واو و یا نباشد بدانکه حروف یا متماثلند یا متخالف و متماثل
آنست که اختلاف درمیان آنها نباشد نه بالذات و نه بعوارض
و مراد بعوارض حرکت و سکونست مثل یا هر یا کین یا متحرکین
که متحرک باشند بنوع واحد از حرکت و متخالف بر دو قسمست
اول آنست که مختلف باشند بحسب ذات و حقیقت مثل
یا و میم بواسطه آنکه یا و میم در حقیقت مختلفند اعم از آنکه یا و میم
ساکن باشند یا متحرک باشند و اعم از آنکه متماثل باشند یا میم

در حرکت یا متخالف و   آنست که مختلف باشند بعوارض
مثل دو یا هرگاه احدهما ساکن باشند و دیگری متحرک اما آنکه
احدهما متحرک باشند بحرکتی و دیگری متحرک باشد بنوع دیگر از حرکت
والله یعلم و بدانکه پیش از معرفت مخارج دانستن اقسام دندانها
از جمله لوازم است تا هر حرفی که مخرج آن دخل دران
دندان داشته باشد بسهولت و آسانی تمام ادا شود بدانکه
اقسام دندانها چهار است اول ثنایا که جمع ثنیه است
و آن چهار دندانست از پیش دو از بالا و دو از پایین
دویم رباعیات که جمع رباعیه است و آن نیز چهار دندانست
دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب ثنایا سیم انیاب
که جمع نابست که آنرا دندان نیش گویند و آن نیز چهار
دندانست دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب رباعیات

چهارم اضراس جمع ضرس است و ان بر سه قسم است
اول ضواحک که جمع ضاحکست که در وقت خنده پیدا
بان میگردد و آن چهار دندانست دو از اعلا و دو از اسفل از
چهار جانب انیاب دویم طواحن که جمع طاحن است که
از اندان اسیا گویند که چون غذا بان نرم میشود ازین
الجهة طواحن گویند و ان دوازده دندانست شش از بالا و
شش از پایین از چهار جانب ضواحک از سر جانبی
سه تا سیم نواجذ که جمع ناجذ است که از دندان عقل
گویند که قریب به بیست سالگی تا سی سالگی بیرون اید و ان
چهار دندانست دو از بالا و دو از پایین از چهار جانب
طواحن بدانکه مخارج جمع مخرج است و مخرج مکانی را گویند
که حروف از آن تولد کنند و حروف تهجی بر وجه اصح بیست

هشت و بنابر قول اصح مخارج حروف هفده است
اول ابتدای حلق است از جانب قصبه شش و ان مخرج
همزه و ها است دویم میان حلق است و ان مخرج عین
و حاء مهملتین است سیم اخر حلق است و ان مخرج غین
و خاء معجمتین است و این شش حرف را حلقی گویند چهارم
اول بیخ زبانست با آنچه برابر انست از حنک اعلا و ان
مخرج قافست پنجم بیخ زبانست لیکن بعد از مخرج قاف
باندک فاصله با آنچه برابر اوست از کام بالا و ان مخرج کافست
و این دو حرف را لهوی گویند و لهات ان گوشت پاره
است که از بیخ زبان بجانب حلق اویزانست که بفارسی
از املازه گویند اما قاف را علصمی گویند و کاف را غلکه
و غلصمه اول لهات را گویند که بجانب حلقست و نکده

اخر لهات را گویند که بجا نجا بت دهنت **ششم** میان
زبانست با انچه برابر اوست از کام بالا و ان مخرج جیم است
و شین معجمه و یاء غیر مدیست و این حروف را شجری گویند و
شجر انجا مراد کشادگی دهنست **هفتم** اول کناره زبانست
که از احافه گویند از جانب چپ یا راست با انچه برابر
اوست از دندانهای اضراس و ان مخرج ضاد معجمه است و
این حرف را ضرسی و حافی گویند و حافه کنار زبان باشد گو
و بعضی شجری میدانند **هشتم** اخر پهلوی زبانست
با انچه برابر اوست از بیخ دندانهای بالا و ان مخرج لام است
نهم سر زبانست نزدیک مخرج لام با انچه برابر وست
از بیخ دندانهای بالا و ان مخرج نونست **دهم** سر زبانست
بعد از مخرج نون باندک فاصله با انچه محاذی ویست از بیخ دندانهای
بالاو

بالاو ان مخرج رای نقطه است و این سه حرف را
الثوی گفته اند و بعضی لثوی و ذلقی میدانند و لثه گوشت
بن دندانرا گویند **یازدهم** سر زبانست با بیخ دندانها
ثنایای علیا و ان مخرج طاء مهمله و دال مهمله و تاء مثناة
فوقانیست و این سه حرف را نطعی گویند و نطع سقف
دهان و شکنهای کام بالاست **دوازدهم** نیز سر زبانست
با سر دو دندان پیش بالا و ان مخرج ذال و ظاء معجمتین
و تاء مثلثه است و این سه حرف را لثوی گویند و بعضی
ذلقی و لثوی میدانند و ذلق کناره و تیزی سر هر چیزی را مینامند
سیزدهم سر زبانست با سر دو دندان ثنایای سفلی و ان
مخرج سین و صاد مهملتین و زای معجمه است و این سه حرف را
اسلی خوانند و اسله باریکی سر زبانست **چهاردهم**

سر دو دندان پیش بالاست با کنج لب پایین و ان مخرج
فاست **یازدهم** میان دو لبست و ان مخرج واو غیر مدی
و با موحده و میم است اما با از تری لب و میم از خشکی لبست
و در واو لب تنگ مقبوض کرده و این حروف را شفوی گویند
سیزدهم هوای فضای دهنست و ان مخرج الف و واو و یای مدیست
و این سه حرف را هوائی و جوفی خوانند **هفدهم** خیشومست
یعنی سوراخ بینی که غنه از وی بیرون اید و ان مخرج نون
و میم است در حال اخفا با غنه یا ادغام با غنه او ازیست
که در دماغ پیچیده شود **بدانکه** اداب و طریقه در امتحان
دانستن مخرج انست که حرف را ساکن کنند و همزه متحرکه
در اول او در اورند و مکرر بان حرف تکلم کنند تا در مخرج
خود قرار گیرد مثل اب و ات و علی هذا القیاس الا حرف مد که ممتنع است

در ایشان ممکن نیست زیرا که ایشان را مخرج معین نیست
فصل شانزدهم در بیان احکام صفات بدانکه صفاتی
که ضدیت با یکدیگر دارند ده اند همس و جهر و شدت و
رخاوت و استعلا و استفال و اطباق و انفتاح
و اصمات و اذلاق **بدانکه** همس در لغت اواز خفی
و ضعیف را گویند چون حروفی که صفت همس دارند در مخرج
خود ضعیف میشوند و اواز در محل تکلم با این حروف ضعیف
میشود و جریان نفس میرسانند از انجهت این حروف را مهموسه
نامیده اند و حروفی که متصف بصفت همس نشده اند مجمع
در ترکیب ستشحثک خصفه و باقی حروف همه متصفند
بصفت جهر و جهر در لغت اواز بلند را گویند و چون حروفی
که متصف بصفت جهر اند اواز در محل تکلم با این حروف

[illegible]

بلند میشود و بسیکی بهم میرساند و جریان ندارد لهذا این
حروف را مجهوره گویند و حروفی که متصف بجهرند نوزده اند
و شدت در لغت سختی را گویند و چون حروفی که متصف
بصفت شده اند در مخرج خود سخت ادا میشوند و باعث حبس
صوت میشوند لهذا این حروف را شدیده گویند و حروفی
که متصف بشدت شده اند مجتمع در ترکیب اجد قط بکت
و باقی حروف بر دو قسمند بعضی متصفند برخاوت محض و بعضی
متصفند بصفت بین بین یعنی مابین شدت و رخاوت
و رخاوت در لغت سستی را گویند و چون حروفی که متصف
بصفت رخاوتند بسستی از مخرج خود ادا میشوند و باعث حبس
نفس نمیشوند و صوت جریان دارد لهذا این حروف را رخوه
گویند و حروفی که متصف برخاوه محض اند شانزده حرفند

و حروفی که متصف بصفت بین بین اند پنجند مجتمع در ترکیب لم
نرع و چون این حروف نه چنان در مخرج خود سخت ادا میشوند
که از شدت باشند و نه چنان سست ادا میشوند که از رخوه باشند
لهذا این حروف را مابین رخوه و شدیده نامیده اند پس اگر
وقف کنی مثلا بر احبس جریان دارد صوت و نفس محبس
نمیشود زیرا که سین از حروف مهموسه است و اگر وقف کنی
بر اضرب و اقعد محبس میشود صوت و نفس و جریان بهم
نمیرساند زیرا که با و دال از حروف شدیده اند و اگر
وقف کنی بر اظلم جریان ندارند صوت و نفس مثل جریانی
که با حروف رخوه دارند و محبس نمیشوند مثل احتباسی که
با حروف شدیده دارند زیرا که میم از حروف مابین شدیده
و رخوه است و استعلا در لغت طلب بلندی کردنست

وچون حروفی که متصف بصفت استعلا اند زبان در محل
تکلم باین حروف میل بکام بالا میکند لهذا این حروف را
مستعلیه خوانند وحروفی که موصوفند باستعلا هفت مجمع
در ترکیب خص ضغط قظ وباقی حروف همه متصفند بصفة
استفال واستفال در لغت طلب پستی کردنست وچون
حروفی که متصفند بصفت استفال لسان در محل تکلم باین حروف
میل بکام پایین نمیکند لهذا این حروف را مستفله گویند
وحروفی که موصوفند باستفال بیست و دو حرفند واطباق
در لغت طبق کردن و پوشانیدنست وچون حروفی که
متصف بصفت اطباقند لسان در محل تکلم باین حروف
کام بالا میپوشانند لهذا این حروف را مطبقه گویند و
حروفی که موصوف باطباقند چهارند مجمع در کلمه صض طظ

وضاد وطاء مهمله وظاء مشاله وباقی حروف همه متصفند
بصفة انفتاح وانفتاح در لغة بمعنی گشودن وجدا
شدنست وچون حروفی که متصف بصفت انفتاحند لسان
در محل تکلم باین حروف از کام بالا جدا میشود وکام بالا
را نمی پوشانند لهذا الحروف را منفتحه گویند وحروفی
که متصفند بانفتاح بیست و پنج حرفند واذلاق در لغت
تیزی و سبکی و کناره هر چیزی را نیز ذلق گویند و
چون حروفی که متصف باذلاقند بسرعت و سبکی از
مخرج خود ادا میشوند وبعضی از تیزی لسان و برخی از تیزی
شفه وتیزی شفه وبعضی از سر دندان وشفه ادا میشوند
لهذا این حروف را مذلقه گویند وحروفی که متصفند
باذلاق شش اند مجمع در ترکیب فر من لب وباقی

حروف همه متصفند با صمتات و اصمات در لغه گرانی
و منعست و چون حروفی که متصفند با صمتات گرانی
از مخرج خود ادا میشوند و ممنوع است در لغه عرب صیغه رباعی
مجرد و خماسی مجرد که همه حروف او مصمته باشد و هیچیک از حروف
مذلقه در وی نباشد از جهة ثقالت و شخصی که در حروف
مصمته می باشد و از انست که اهل لغت عسجد و عسطوس را عجمی
شمرده اند و چون حروفی که با صمتات متصفند گران و سنگین
از مخرج خود ادا میشوند لهذا این حروف را مصمته گویند و
حروفی که متصفند بصفه اصمات نیست و سه حرفند
و در هر حرفی البته پنج صفت ازین ده صفت میباید باشد و
نمیتواند بود که حرفی مجموع ده صفت در وی موجود شد زیرا که
این ده صفه هر دو تا با یکدیگر ضد اند و اجتماع ضدین جایز نیست

مثلا مهموسه

مثلا مهموسه ضد مجهوره است و شدیده ضد رخوه است
و مستعلیه ضد مستفله است و مطبقه ضد منفتحه است و مذلقه
ضد مصمته است پس مهموسه با مجهوره جمع نمیتوانند شد
و شدیده با رخوه جمع نمیتوانند شد و مستعلیه با مستفله جمع نمیتوانند شد
و مطبقه با منفتحه جمع نمیتوانند شد مثلا فا متصفست بصفه همس
پس صفه جهر در وی نیست و متصفست برخاوت پس صفه
شدت در وی نیست و متصفست بصفت استفال پس صفه
استعلا در وی نیست و متصفست بصفه انفتاح پس صفه
اطباق در وی موجود نیست و متصفست بصفه اذلاق
پس صفه اصمات در وی نیست و قیاس کن برین جمیع
حروف را پس هر حرفی البته پنج صفت ازین ده صفه در وی
موجود است و ممکن است که بعضی از حروف زیاده از پنج صفه

مذکوره صفة دیگر نیز داشته باشد مثلا بعضی صفیر نیز داشته باشند
وبرخی استطاله وبعضی صفة دیگر چنانچه بعد ازین مفصلا
مذکور خواهد شد وبدانکه این صفات مذکوره را صفات عامه
گویند بواسطه آنکه این صفات عامند ومرجع فی التحقیق صفة
ازین ده صفت را دارند بخلاف صفاتی که بعد ازین
مذکور خواهد شد بواسطه آنکه آن صفات مخصوص وخواص‌اند
بحروف مخصوصی چند وتجاوز از آن حروف نمیکنند چنانچه
بعد ازین مذکور خواهد شد بدانکه صفاتی که ضدیت با صفات
ما تقدم ندارند هفت‌اند اول صفیر دوم قلقله سیم تفشی
چهارم لین پنجم انحراف ششم استطاله هفتم تکریر بدانکه
صفیر در لغت صوتیست که از بهایم صادر میشود مثل صوت
حمامه وعصفور وغیره ومراد ازین تصفیر مقام صوت ضعیفست

که از مخرج دندانها

که از مخرج دندانها بیرون میاید واین مخصوص صاد وسین مهملتین
وزای معجمه است وقلقله در لغت جنبیدن وحرکت دادنست
ومراد درین مقام حرکت دادن حرفست از مخرج خود وحروفی
که متصفند بقلقله بجمع مجموع در ترکیب قطب جد بدانکه اظهار
این صفة در حال وقف بیشتر باید نمود چنانچه شیخ جزری در
مقدمه تصریح باین کرده وبین مقلقلا ان سکنا : وان یکن
فی الوقف کان ابینا یعنی البته روشن گردان تقلقل
حروف قلقله را اگر ساکن باشد در حال وصل واگر سکونش
در وقف باشد روشنتر باید نمود وتفشی در لغت افشا کردن
ومنتشر گردانیدنست ومراد اینجا انتشار صوتست نزد تلفظ
حرفی که متصف باین صفة است وحرفی که متصف است
باین صفة شین است موافق مشهور نزد علما این فن اگرچه

موافق مشهور نزد علما این فن زیرا که منتشر میشود صوت نزد
تلفظ باین حرف تا آنکه متصل میشود بحروف طرف واین
در لغت بمعنی نرمی است و مقصود درین مقام بنرمی ادا کردن
حرف از مخرج خود و حروفی که متصفند باین صفت واو و
یاء ساکنین مسبوق بفتحه است و انحراف در لغت بمعنی منحرف
شدنست و مراد درین مقام منحرف شدن حرف از مخرج خود
و حروفی که متصفند باین صفة لام و راست زیرا که لام منحرف
میشود از مخرج خود بطرف لسان و را منحرف میشود از مخرج
خود بظهر لسان و استطاله در لغة بمعنی طلب درازی
کردنست و مراد درین مقام دراز شدن حرفست در مخرج خود
و حروفی که متصفست باین صفة ضاد است زیرا که این حرف
مستطیل میشود در مخرج خود تا آنکه متصل میشود بمخرج لام و تکریر در لغة

بمعنی تکرار

بمعنی تکرار کردنست و درین مقام تکریر عبارتست از اینکه حرفی
که متصفست باین صفة واجبست که رعایت کنند که مکرر نشود
و حرفی که متصف باین صفه است راست پس را متصفست
بتکریر یعنی قابل تکریر است و می باید که احتراز کنند که مکرر
نشود نه آنکه واجبست که مکرر واقع شود چنانکه مکی تصریح بآن
کرده است و گفته است واجبست بر قاری اخفا نمودن
تکرار او را کسی که اظهار میکند پس گردانیده است رای مشدد
را چند را و محقق را دو را و این جایز نیست بدانکه هر حرفی
از حروف تهجی را پنج صفة است و بعضی را زیاده بر پنج نیست
چنانکه مذکور میگردد همزه را پنج صفتست ۱ جهر ۲ شدت ۳ استفال
۴ انفتاح ۵ اصمات باء را شش صفتست ۱ جهر ۲ شدت ۳ انفتاح
۴ استفال ۵ اذلاق ۶ قلقله تاء را پنج صفتست ۱ همس ۲ شدت

استفال ٣ ازلاق قلقله ٤ انفتاح ٥ و اصمتات ثا را پنج صفت

اهمس ١ رخوه ٢ استفال ٣ انفتاح ٤ اصمتات ٥ جيم را شش صفت

اجهر ١ شدت ٢ استفال ٣ انفتاح ٤ اصمتات ٥ قلقله ٦ حا را پنج صفات

اهمس ١ رخوه ٢ استفال ٣ انفتاح ٤ اصمتات ٥ خا را پنج صفات

اهمس ١ رخوه ٢ استعلا ٣ انفتاح ٤ اصمتات ٥ دال را شش صفات

اجهر ١ شدت ٢ استفال ٣ انفتاح ٤ اصمتات ٥ قلقله ٦ ذال را پنج صفات

جهر ١ رخوه ٢ استفال ٣ انفتاح ٤ اصمتات ٥ را را هفت صفات

اجهر ١ بين الشده والرخوه ٢ استفال ٣ انفتاح ٤ ازلاق ٥ انحراف ٦ تكرار ٧ زا

را شش صفات جهر ١ رخوه ٢ استفال ٣ انفتاح ٤ اصمتات ٥ صفير ٦ سين

را شش صفات اهمس ١ رخوه ٢ استفال ٣ انفتاح ٤ اصمتات

٥ صفير ٦ شين را شش صفات اهمس ١ رخوه ٢ استفال ٣ انفتاح

٤ اصمتات ٥ تفشى ٦ صاد را شش صفت اهمس ١ رخوه ٢ استعلا ٣

اطباق اصمت

کرده‌شده است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه واله
سؤال کرده‌شد که ای الاعمال افضل یعنی درمیان عملها کدام
عملی افضل از عملهای دیگر حضرت درجواب فرمودند الحال المرتحل
صحابه عرض کردند که چیست ما الحال المرتحل یعنی چه چیز است معنی
الحال المرتحل حضرت فرمودند الخاتم المفتتح یعنی کسی که قران را
ختم کند وافتتاح ختم دیگر کند معنی حال نزول کننده است
ومعنی مرتحل کوچ کننده که تشبیه کرده شده است قاری
درحدیث هرگاه قران ختم کند وابتدا کند بسوره الحمد
بمسافر که نزول کند منزلی را من بعد کوچ کند ازان منزل واراده
قطع منزل دیگر داشته باشد چنانچه شرح شاطبی درحرز الامانی
تصریح باین کرده فقال اذا کبروا فی آخر الناس اردفوا مع الحمد حتی
المفلحون توسلا یعنی هرگاه قراء تکبیر میگفتند در آخر سوره ناس تحمید را

ختم میکردند و قرائت میکردند سورهٔ الحمد را تا مفلحون از سوره
البقره بعد ختم کردن و چنانچه حافظ طاهر در قصیدهٔ
طاهریه تصریح باین کرده و اتمم الکتاب اقرا الی
المفلحون ان اردت ارتحالا بعد حلک مر لا یعنی هرگاه ختم
کنی قرآن را پس قرائت کن سورهٔ الحمد را تا مفلحون
از سوره البقره اگر اراده داشته باشی تو کوچ کردن را
بعد از نزول کردن تو منزل را منزل نزول و در این مقام
عبارتست از ختم کردن قرآن و منزل کوچ عبارتست
از ابتدا کردن بسورهٔ الحمد و شروع کردن بختمی دیگر و
و صاحب تیسیر و صاحب مبسوط و غیر ایشان نیز در کتب
خود تصریح بانچه مذکور شد کرده اند بدانکه اکثر علماء این فن
استحباب تکبیر را بنحویکه مذکور شد نسبت داده اند بعبدالله

ابن کثیر

ابن کثیر روایت بزی چنانچه شیخ شاطبی تصریح کرده
و قال به البزی من آخر الضحی و بعض له من آخر اللیل
وصلا یعنی قایل شده است به تکبیر بزی از آخر والضحی
تا آخر قرآن و بعضی نسبت تکبیر داده اند به بزی از آخر
لیل که اول والضحی باشد تا آخر قرآن و کان ذلک

فی یوم دوشنبه ۱۱ شهر جمادی الاول
سنه [illegible] در نهایت [illegible]

اگر رسی تو نام کاتب از من
بود شمعی که در شب گشته روشن

م م م م م

امتحان میکنم مرکبرا

بریخ دور مرکشم شبی

تجوید ۱۲۰۱

ال

کسی دعوای نکند

ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا
٩	٨	٧	٦	٥	٤	٣	٢	١

ص	ف	ع	س	ن	م	ل	ک	ی
٩٠	٨٠	٧٠	٦٠	٥٠	٤٠	٣٠	٢٠	١٠

غ	ظ	ض	ذ	خ	ث	ت	ش	ر	ق
١٠٠٠	٩٠٠	٨٠٠	٧٠٠	٦٠٠	٥٠٠	٤٠٠	٣٠٠	٢٠٠	١٠٠

ط	ح	ز	و	ه	د	ج	ب	ا
٩	٨	٧	٦	٥	٤	٣	٢	١

ص	ف	ع	س	ن	م	ل	ک	ی
٩٠	٨٠	٧٠	٦٠	٥٠	٤٠	٣٠	٢٠	١٠

غ	ظ	ض	ذ	خ	ث	ت	ش	ر	ق
١٠٠٠	٩٠٠	٨٠٠	٧٠٠	٦٠٠	٥٠٠	٤٠٠	٣٠٠	٢٠٠	١٠٠